

تشریف و تکریمی قرار گرفتن انسان نزد امامان معصوم (علیهم السلام) (صفحه ۱۶۸ - ۱۷۰)

- راه برخورداری از رحمت ویژه

هر چند رحمت ویژه اهل بیت (علیهم السلام) عام است و همچون سیل سرازیر شده، تشنگان مسیر را سیراب می‌کند و مانند آفتاب پرتوافشانی کرده، به هدایت جویان نور می‌بخشد، لیکن بهره‌مندی از آن مخصوص کسانی است که در مسیر سیل باشند و در شعاع نور آفتاب قرار گیرند و گرنه کسی که از مسیر فرار می‌کند یا به سایه پناه می‌برد مانند ظرف در بسته‌ای است که سال‌ها در میان امواج سهمگین و خروشان اقیانوس‌ها غوطه می‌خورد اما نمی‌از این یم در آن نفوذ نمی‌کند:

قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم: «أوحى الله عزَّ وجلَّ إلى داود عليه السلام: يا داود! كما لا تضيق الشمس على من جلس فيها كذلك لا تضيق رحمتي على من دخل فيها»^۱؛ خدا به داود (علیه السلام) وحی فرستاد که ای داود! همان گونه که خورشید از نور دادن به کسی که در محدوده مسیر نور آن باشد مضایقه نمی‌کند، رحمت من نیز از کسی که در آن قرار گیرد مضایقه نمی‌کند.

به همین دلیل، دیدن ظاهر معصوم هر چند که افتخار بسیار بزرگی است، ولی چندان مهم نیست؛ زیرا افراد فراوانی معصوم را با چشم ظاهری دیدند و حتی پشت سر او نماز خواندند، لیکن پس از نماز خنجر به رویش کشیدند، مانند برخی از لشکریان حرّ که با امام حسین (علیه السلام) نماز خواندند، سپس با آن حضرت جنگیدند، یا افرادی که پیامبر عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را دیدند، پشت سر او نماز خواندند و زمانی در رکاب او جنگیدند ولی بعد از او راه ارتداد را پیش گرفتند و شمشیر به روی جانشین او (علیه السلام) در جمل و صفین و نهروان کشیدند.

مهم آن است که بتوانیم شخصیت معنوی معصوم را ببینیم تا معصوم ما را ببیند. نیز مهم آن است که بتوانیم خود را در مسیر رحمت معصوم قرار دهیم تا تَلَأُوْ عَطُوفَت و مهر او ما را فرا گیرد و گرنه ممکن است در عین حال که آن ذوات مقدّس ناظر بر اعمال تمام امت هستند^۲، نسبت به برخی نظر تشریفی و تکریمی نداشته باشند. همان گونه که خدای سبحان نسبت به بعضی نظر تشریفی ندارد و با آنها سخن نمی‌گوید:

^۱ - بحار، ج ۱۴، ص ۳۴.

^۲ - ر. ک: ص ۱۵۴، عصمت اخلاقی حیا.

﴿لَا يَكْلَمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾^۳ با آن که عالم، محضر اوست و چیزی از دید قاهرانه وی مخفی نیست: ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾^۴.

عمده‌ترین چیزی که سبب می‌شود انسان مورد نظر تشریفی و تکریمی معصومین (علیهم‌السلام) قرار گیرد آن است که وقتی پرونده اعمال ما به دست آنها می‌رسد مایه خوشحالی و رضایت آنها شود، یعنی دارای اعمال صالح و خالی از اعمال طالح و زشت باشد. در این صورت خوشحال می‌شوند و در حق چنین انسان صالحی دعا می‌کنند و به دیده رحمت و عطف به او می‌نگرند.

۴ - قیامت، جلوه‌گاه رحمت ویژه

جلوه‌گاه دیگر رحمت اهل بیت (علیهم‌السلام) قیامت است که در آن محشر عظیم به صورت شفاعت از قاصران و برخی از مقصران ظهور می‌کند، لیکن همان طور که رحمت الهی در اینجا عام و در آنجا ویژه مؤمنان است، شفاعت اهل بیت (علیهم‌السلام) نیز، که مظاهر رحمت الهی هستند، شامل کسانی خواهد شد که مؤمن از دنیا رفته باشند، هر چند که در دنیا رحمت و عطفشان همگان را شامل می‌شود. امام صادق (علیه‌السلام) در تفسیر آیه شریفه ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ﴾^۵ فرمودند:

رضایت جدّ ما در این است که موحد و خداپرستی در جهنم نماند؛ رضا جدّی آن لا یبقی فی النار موحداً.

حقیقت تقیه (صفحه ۱۸۰ - ۱۸۱)

تقیه در معارف در بسیاری از روایات به تقیه سفارش شده است. در برخی از آنها پس از سفارش آمده است:

کسی که تقیه نمی‌کند رکنی از ارکان ایمان را ندارد؛ زیرا شما در میان مردم، مانند زنبور عسل در میان پرندگان هستید که اگر پرندگان بدانند در اندرون زنبور عسل چه غذای با ارزشی وجود دارد همه آنها را می‌خورند و هیچ زنبور عسلی باقی نمی‌ماند...؛ قال الصادق علیه السلام: «إتقوا علی دینکم فاحجّبوه بالتقیه،

^۳ - سوره آل عمران، آیه ۷۷.

^۴ - سوره حج، آیه ۱۷.

^۵ - [ای پیامبر!] خدا آن قدر به تو عطا می‌کند که تو راضی شوی (سوره ضحی، آیه ۵).

^۶ - تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۵۹۵، ذیل آیه.

فإنه لا إيمان لمن لا تقيه له، إنما أنتم في الناس كالنحل في الطير، لو أن الطير تعلم ما في أجواف النحل ما بقي منها شيء إلا أكلته...»^٧.

حقیقت تقیه، راز پوشیدن و سپر گرفتن در مقابل بیگانه و نامحرم است. این بیگانه، گاهی غیر مسلمان و غیر شیعه است و گاهی شیعه متوسط و کامل و حتی شیعه اکمل. چنان که تقیه نیز گاهی در مسایل و احکام عملی است و گاهی در مسایل اعتقادی و معارف الهی. سرش آن است که خطرات افشا در همه این موارد وجود دارد و انسان عاقل هنگام احساس خطر مسایل ایمنی را که سپر گرفتن یکی از آنهاست رعایت می‌کند.

برخی از افراد توان تحمل و هضم بعضی از علوم را ندارند. لذا اقدام به تکفیر و تفسیق صاحبان آن علوم کرده، آنان را در زمره زنادقه قرار می‌دهند:

الناس أعداء ما جهلوا^٨؛ مردم، دشمن چیزی هستند که آن را نمی‌دانند، ﴿بل كذبوا بمالم يُحيطوا بعلمه﴾^٩؛ آنها چیزی را تکذیب کردند که به آن علم نداشتند.

در حضور امام سجاد (علیه‌السلام) از تقیه سخن به میان آمد، حضرت فرمود:

اگر ابوذر می‌دانست که در قلب سلمان چه چیزی وجود دارد قطعاً او را می‌کشت، با آن که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بین آن دو، اخوت و برادری برقرار کرده بود. اگر آنها چنین هستند، درباره دیگر مردم چه گمان می‌کنید؟...؛ قال الصادق عليه السلام: «ذُكِرَتِ التَّقِيَةُ يَوْمًا عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَقَالَ: وَاللَّهِ لَوْ عَلِمَ أَبُوذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ وَلَقَدْ آخَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ بَيْنَهُمَا فَمَا ظَنُّكُمْ بِسَائِرِ الْخَلْقِ؟...»^{١٠}.

در حالی که ابوذر شأنی داشت که علی (علیه‌السلام) در حق او فرمود:

^٧ - اصول کافی، ج ٢، ص ٢١٨، باب التقیة.

^٨ - نهج البلاغه، حکمت ٤٣٨ و ١٧٢.

^٩ - سوره یونس، آیه ٣٩.

^{١٠} - بحار، ج ٢٢، ص ٣٤٣.

ابوذر از علوم و معارفی برخوردار است که مردم از [تحمل] آن عاجز هستند اما او دَرِ گنجینهٔ علم خود را بسته نگه‌داشت و چیزی از آن را بیرون نداد؛ و عی ابوذر علماً عَجَزَ الناس عنه ثمَّ أوكى عليه فلم يخرج منه شيئاً^{۱۱}.

نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز او را از جهت زهد به عیسی بن مریم (علیهما السلام) تشبیه کرده است؛ «أبوذر فی أمتی علی زهد عیسی بن مریم»^{۱۲}.

تذکر: آنچه ذکر شد معنای مشهور حدیث است، لیکن برخی ضمیر فاعلی قتل را به جملهٔ «ما فی قلب سلمان» و ضمیر مفعولی آن را به «ابوذر» برگردانده، حدیث را چنین معنا کرده‌اند: اگر ابوذر، علم سلمان را می‌داشت همین علم باعث قتل او می‌شد؛ چون نمی‌توانست آن علم را تحمل کند و اظهار می‌کرد، در نتیجه به سرنوشت امثال منصور حلاج مبتلا می‌شد. این احتمال اگر چه خلاف ظاهر است، ولی در عین حال، موافق لزوم تقیه‌ای است که اشاره شد.

سرّ محفوظ ماندن ائمه (علیهم السلام) و اصحاب خاص آنان از گزند حوادث و سردار رفتن منصورها، رعایت کردن تقیه و رعایت نکردن آن است.

گفت آن یار کزو گشت سر دار بلند **** جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد^{۱۳}

امام باقر (علیه السلام) به شاگردان خود می‌فرمود:

اگر زبانتان کنترل شده بود و ترس از افشای اسرار نمی‌بود، به هر کسی همهٔ آنچه که به نفع یا به ضرر اوست، می‌گفتم؛ لو کان لألستکم أوكیة لحدثت كل امری بما له وعلیه^{۱۴}.

^{۱۱} - أسد الغابة، ج ۶، ص ۹۷، شماره ۵۸۶۹، ترجمة أبوذر الغفاری.

^{۱۲} - همان.

^{۱۳} - دیوان حافظ، ص ۱۹۳، غزل ۱۴۳.

^{۱۴} - بحار، ج ۲۶، ص ۱۴۹.

معنای حلم و بردباری (صفحه ۱۹۵ - ۲۰۰)

حلم و وقت‌شناسی

معنای حلم و بردباری این نیست که انسان در مقابل ناگواری‌ها هیچ‌گونه اقدام و قیام نکند، بلکه معنایش این است که انسان عجولانه، نسنجیده و نابخردانه کاری نکند و گرنه کسی که در مقابل ناملایمات هیچ اقدامی نمی‌کند بهره‌ای از قوه غضبیه نبرده است. چنین انسانی از اعتدال در خلقت برخوردار نیست. کسی که از اعتدال قوای انسانی برخوردار است همراه صبر، تحمل و پرهیز از اقدامات عجولانه، به موقع اقدام لازم می‌کند و به بیان دیگر: انسان معتدل انسانی «وقت‌شناس» است و هر اقدام مناسب را در وقت خودش می‌کند.

نمونه‌های این تحمل و وقت‌شناسی در زندگی هر یک از امامان معصوم (علیهم‌السلام) به وفور مشاهده می‌شود.

تعریف زیارت (صفحه ۱۷)

زیارت، حضور عارفانه عاشق در دیار معشوق، دیدار عاشقانه زائر از سرای مزور، اظهار عشق و ارادت محب به محبوب، دل‌دادن صمیمانه دل داده در کوی دل‌دار، سرسپردن سرباز فداکار در پیش پای سردار، اعلان فروتنی دین‌دار در برابر دین و پیشوایان دینی و اذان ایمان و دین‌داری است.

زیارت، اعلام وفاداری صادقانه مرید است به مراد، ابراز علاقه مطیع است به مطاع و اعلام خودفراموشی جان برکف مخلص است نسبت به جانان.

زیارت، عرضه خویشتن بر ترازو و ابزار سنجش است، ایستادن در برابر آینه و معیار کمال و نشانی کوی کمال به انسان تعالی طلب است که به کجا می‌توان رسید.

زیارت، سفری مشتاقانه، آگاهانه و عاشقانه است که از سرای دل آغاز می‌شود، از راه دل عبور می‌کند و سرانجام نیز در منزل دل به مقصد و مقصود می‌رسد و بار بر زمین می‌نهد.

زیارت از ریشه «زور» است. اصل این واژه به معنای میل و عدول از چیزی است. دروغ را از آن جهت، زور گفته‌اند که مایل و منحرف از راه حق می‌گردد^{۱۵} احمد بن فارس در ادامه می‌گوید: زائر را از آن جهت

زائر می‌گویند که وقتی به زیارت تو می‌آید از غیر تو عدول می‌کند و رو برمی‌گرداند^{۱۶} از این‌رو برخی گفته‌اند: زیارت، به معنای قصد و توجه است^{۱۷}. فیومی در ادامه می‌گوید: زیارت، در عرف آن است که انسان با انگیزه بزرگداشت کسی و انس گرفتن با او به وی روی آورد.^{۱۸} نیز برخی گفته‌اند: این‌که بر ملاقات اولیا و بزرگان، اطلاق زیارت شده، از آن جهت است که این کار، انحراف از جریان مادی و عدول از عالم طبیعت و توجه به عالم روحانیت است، در حالی که در محیط طبیعی حضور دارد و جسمانیت خویش را حفظ می‌کند.

فلسفه زیارت (صفحه ۱۷ - ۱۸)

تعظیم، تکریم، گرامی داشت و یادکرد انسان‌های شایسته، هنرمند، فرهیخته، فرهنگ‌ساز، نقش‌آفرین، مصلح، متحوّل‌کنندگان تاریخ و... و نیز زنده نگه‌داشتن نام و یاد آنان پس از مرگ، لازمه محبت، عشق و ارادت انسان به نیکی‌ها و کمالات است و ریشه در فطرت و سرشت آدمی دارد^{۱۹}.

امروزه شاهدیم که ملت‌ها و ملیت‌های مختلف، بزرگان علم، ادب و هنر خویش را با برگزاری سمینارها، همایش‌ها، کنفرانس‌ها و... گرامی می‌دارند، فضایل و کمالاتشان را برمی‌شمارند، به وجود آنان افتخار می‌کنند و... این نکوداشت‌ها اختصاص به عصر حاضر ندارد بلکه در طول تاریخ ادامه داشته، هرچند که در کیفیت و کمیت مختلف بوده است.

تلاش جوامع گوناگون بر حفظ آثار نیکان و احیای میراث گذشتگان و رواج موزه‌ها نمونه‌ای از نکوداشت مفاخر نیاکان است. بدین ترتیب در تکریم و تعظیم صاحبان کمال، تفاوتی بین زندگان و مردگان صاحب کمال نیست.

^{۱۷} - زیارة و زوراً: قصد فهو زائر (المصباح المنیر، «زور»).

^{۱۸} - و زیارة فی العرف قصد المزور إکراماً له و استیناساً به (همان).

گرچه در کیفیت و شکل نکوداشت‌ها هر روز تغییراتی حاصل می‌شود ولی ریشهٔ این بزرگداشت‌ها، تکریم‌ها و تعظیم‌ها، زیبا دوستی انسان و عشق و ارادت فطری او به کمال است. هر کسی با کشش درونی و خداداد خویش، زیبایی را دوست می‌دارد، به کمال عشق می‌ورزد، صاحبان کمال و زیبایی را می‌ستاید و در مقابل آنان از خود فروتنی نشان می‌دهد.

نشانه های امور فطری (پاورقی صفحه ۱۸)

امور فطری به چیزهایی گفته می‌شود که: ۱ - همگانی باشد و اختصاص به رنگ، نژاد، تاریخ، ملیت یا سرزمین خاصی نداشته باشد. ۲ - همانند علوم حصولی نیاز به تعلیم و تعلم نداشته باشد، بلکه در نهان و نهاد آدمی تعبیه شده باشد. ۳ - تبلیغات منفی، تحمیل و فشار نتواند آن را ریشه‌کن کند، اگر چه ممکن است از شدت و حرارت آن بکاهد. این تبلیغات، شبیه غبار روی آینه شفاف است که نسیمی آن را برطرف نموده و چهرهٔ آینه را آشکار می‌کند. توجه به این نکته نیز ضروری است که امور فطری به لحاظ هماهنگی آن با طبیعت انسان و نظام خلقت اگر در مسیر صحیح قرار گیرد و به شیوهٔ پسندیده از آن استفاده شود قطعاً موجب کمال انسان خواهد بود.

خصوصیت حضور زائر در کنار قبر مزور (صفحه ۲۵ - ۲۶)

۱ - بهره‌مند شدن از فضای معنوی حرم‌های شریف که محل تردد فرشتگان، ارواح انبیا و اولیا و محل تردد و تعلق ویژهٔ روح بلند آن مزور است و دعا کردن در مظان استجاب دعا. چنان‌که بهره‌مندی از فضای معنوی مسجدالحرام و مسجدالنبی (صلی الله علیه و آله و سلم) و دعا کردن در آن فضا را وهابیان حجاز نیز قبول دارند و به آن عمل می‌کنند.

۲ - گسترش فرهنگ توحیدی و ولایت اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) در بین راه‌ها و شهرهای مسیر مشاهد مشرفه.

۳ - نشانهٔ صداقت زائر در دوستی و علاقهٔ به مزور.

۴ - ارتباط ملت‌ها و ملیت‌های مختلف و آگاهی از مشکلات، مشقات و امکانات یک‌دیگر.

۵ - عمل به توصیه کلى قرآن بر سير در اقطار زمين و تماشای فرجام مجرمان: (قل سيروا فى الأرض فانظروا كيف كان عاقبة المجرمين)^{۲۰}.

۶ - وفادارى به مقتدا و تعهد به پيمانى که با او بسته است^{۲۱}.

۷ - حرم‌های شريف امامان معصوم (عليهم‌السلام) در طول تاريخ مراکز علم، تبليغ و ترويج دين، مبدأ قيام‌ها و نهضت‌ها، محل پيمان بستن و هم قَسَم شدن برای انقلاب‌های رهايى‌بخش، جنبش‌های انتقام‌آمیز و... بوده است. اين برکات، جملگی از اياب و ذهاب و مراوده زائران ناشی می‌شود.

و....

پيغمبر اکرم (صلی الله عليه و آله و سلم) فرمود: کسی که من يا یکی از فرزندانم را زيارت کند، روز قيامت به زيارت و دیدار او خواهم رفت و از هراس‌ها و وحشت‌های آن نجاتش خواهم داد؛ «من زارنى أو زار أحداً من ذريتي زرته يوم القيامة فأنقذته من أهوالها»^{۲۲}.

پيغمبر اکرم (صلی الله عليه و آله و سلم) به علی (عليه‌السلام) فرمود: ای علی، هر کس که مرا در زمان حیات یا مرگم زيارت کند یا تو و فرزندانم را در زمان حیات یا پس از مرگ زيارت کند، من ضمانت می‌کنم که او را از احوال و شداید روز قيامت نجات دهم تا آن که او را هم درجه خودم می‌گردانم؛ «یا علی! من زارنى فى حياتى أو بعد موتى أو زارك فى حياتك أو بعد موتك أو زار ابنيك فى حياتهما أو بعد موتهما ضمننتُ له يوم القيامة أن أخلصه من أهوالها و شدائدها حتى أصيرَه معى فى درجتى»^{۲۳}

تولّى و تبرّى به چه صورت و کیفیتى جلوه می‌کنند؟ (صفحه ۵۹)

یکی از بارزترین و برجسته‌ترین مشخصه‌های ایمان تولّى و تبرّى است که حتی در نباتات و حیوانات به صورت جذب و دفع وجود دارد و در انسان‌ها به صورت حبّ و بغض یا نفرت و ارادت جلوه می‌کند. هر حیوان یا درختی، دوست‌داشتنی‌ها و پسندیده‌های خود را جذب می‌کند و ناپسندها را از خود می‌راند و هر

^{۲۰} - سوره نمل، آیه ۶۹.

^{۲۱} - ر.ک: روایت امام رضا (عليه‌السلام)، ص ۲۷.

^{۲۲} - وسائل، کتاب الحج، ابواب المزار، باب ۲، ح ۲۳، ج ۱۴، ص ۳۳۲.

^{۲۳} - وسائل، ابواب المزار، باب ۲، ح ۱۶، ج ۱۴، ص ۳۲۸.

انسانی براساس بینش خویش برخی چیزها را پسندیده می‌داند و به آن محبت می‌ورزد و برخی دیگر را ناپسند می‌شمارد و مورد بغض و غضب خویش قرار می‌دهد. در روایات نیز حبّ و بغض معیار دین‌داری شمرده شده است. از حضرت امام باقر (علیه‌السلام) رسیده است: آیا دین‌داری چیزی جز محبت و دوستی اولیای خدا و بغض و دشمنی دشمنان الهی است؟ «هل الدین إلاّ الحبّ و البغض»^{۲۴}.

ابوحمزه ثمالی از امام باقر (علیه‌السلام) پرسید: حقیقت ایمان چگونه تکمیل می‌شود؟ امام باقر (علیه‌السلام) فرمود: با دوستی دوستان خدا، دشمنی دشمنان او و همراهی با صادقان؛ قلت: أصلحک الله، آیا شیء إذا عملته أنا استکملت حقیقه الإیمان؟ قال علیه‌السلام: «توالی أولیاء الله و تعادی أعداء الله و تكون مع الصادقین كما أمرک الله».

لعن و سلامی که در میان امت اسلام رایج است، ... دارد. (صفحه ۶۴)

لعن و سلامی که در میان امت اسلام رایج است، ریشه در کتاب الهی دارد. پروردگار عالم عالی‌ترین تحیات را بر هدایت‌گران جوامع و بندگان صالح خود فرو می‌فرستد: (سلامّ علی إبراهیم)^{۲۵}، (سلامّ علی نوح فی العالمین)^{۲۶}، (سلامّ علی إلی یاسین)^{۲۷} و... . آن‌گاه که نوبت به خاتم رسولان و فخر عالمیان، حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌رسد، نه تنها خودش بر او سلام و صلوات می‌فرستد، بلکه مؤمنان را موظف کرده که به پیروی از خدا و فرشتگان، به آن حضرت سلام و صلوات بفرستند و بدین‌گونه یادش را گرامی و نامش را بزرگ دارند و ارادت خویش را به آستان وی ابلاغ کنند: (إنّ الله و ملائکته یصلّون علی النبیّ یا أيها الذین ءامنوا صلّوا علیه و سلّموا تسلیماً)^{۲۸}.

^{۲۴} - بحار، ج ۶۵، ص ۶۳.

^{۲۵} - سوره صافات، آیه ۱۰۹.

^{۲۶} - سوره صافات، آیه ۷۹.

^{۲۷} - سوره صافات، آیه ۱۳۰.

^{۲۸} - سوره احزاب، آیه ۵۶.

مراحل تولی و تبری در زیارت جامعه کدام است؟ (صفحه ۶۸)

بعد از این اقرار کلی نوبت به مراحل تولی و تبری

می‌رسد:

۱ - در نخستین مرحله اظهار می‌کند من در مقام نظر و اعتقاد، به شما و آنچه که شما ایمان آورده‌اید، مؤمن هستم چنان‌که به دشمنانتان و آنچه که شما کفر ورزیدید، کافر: «مؤمنٌ بکم و بما آمنتم به کافرٌ بعدوکم و بما کفرتم به». نه تنها با جمله «أشهد الله و أشهدکم» شهادت ذات اقدس الهی و خود آن ارواح مقدس را دلیل صداقت خود در این اظهار ایمان معرفی می‌کند، بلکه با جمله «مستبصرٌ بشأنکم و بضاللةٌ من خالفکم» اظهار می‌کند که ایمانش تقلیدی و کورکورانه نیست؛ زیرا از روی بصیرت و شناختی است که به خاندان عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) و دشمنانشان دارد.

۲ - در مرحله تصمیم‌گیری و عمل اظهار می‌کند: افزون بر همراهی در اعتقاد، در میدان عمل نیز با شما و دوستانتان هستم و همراهی با دشمنانتان را مبعوض می‌دارم: «موالٍ لکم و لأولیائکم مبعوضٌ لأعدائکم و مُعادٍ لهم».

۳ - در این مرحله، جدیت خود را در دو مرحله اعتقاد و تصمیم اعلام می‌کند و می‌گوید: عشق و ارادت من، عشق و ارادت یک مسلمان تن‌پرورِ عافیت‌طلب نیست، بلکه عشق و ارادت یک مسلمان سلحشور و مرد میدان کارزار است. از این رو خود را برای جهاد و مبارزه نَفَس‌گیر در راه فکر و عقیده‌ای که حقانیت آن را پذیرفته، آماده می‌کند و برای اعلام این آمادگی می‌گوید: برای دفاع از عقیده خود در جنگ و صلح با شما هستم. از این جهت هر اندیشه و عقیده‌ای که شما حق دانستید و برای اثبات و تحقق آن کوشیدید من نیز برای تحقق آن می‌کوشم و در مقابل، هر مکتب و فکری را که شما باطل دانستید و ابطال کردید، من نیز محققانه ابطال می‌کنم: «محققٌ لما حققتم مبطلٌ لما أبطلتم». از این نیز فراتر می‌رود و می‌گوید: فقط با کسانی زندگی مسالمت‌آمیز خواهم داشت که تسلیم شما باشند.

«سلمٌ لمن سالمکم» اما با کسانی که سر جنگ و نزاع با شما دارند، نبردی بی‌امان خواهم کرد: «حربٌ لمن حاربکم».

۴ - در این مرحله، که در واقع مرحلهٔ اعلام غایت مقاومت و پایداری در اعلام تولی و تبری است، با اشارهٔ اجمالی به مراحل سه‌گانهٔ گذشته به سراغ نتیجه می‌رود. این مراحل عبارتند از:

(الف) تسلیم قلبی و اعتقادی؛ «قلبی لکم مسلّم».

(ب) تبعیت در مقابل تصمیم و اراده؛ «ورأیی لکم تبع».

(ج) آمادگی در صحنهٔ کارزار و یاری‌رسانی؛ «و نصرتی لکم معدّه».

اما نتیجهٔ این مقاومت و پایداری این است که: خداوند به وسیلهٔ ائمهٔ اطهار (علیهم‌السلام) دین خود را زنده می‌کند؛ «حتی یحیی الله دینه بکم». دین، آب حیاتی است که هرگز مرگ به سراغ آن نمی‌رود؛ زیرا سخن خداست که به صورت وحی القا شده و چون خدای سبحان زندهٔ جاوید است: ﴿الْحَى الَّذِي لَا يَمُوت﴾ ۲۹ کلام او نیز زنده و جاوید است. این، انسان‌ها و جوامع انسانی هستند که گاهی بر اثر ارتباط با وحی زنده می‌شوند و گاهی بر اثر قطع رابطهٔ با آن می‌میرند: ﴿لَيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَ يَحَقُّ الْقَوْلَ عَلَي الْكَافِرِينَ﴾ ۳۰.

بهترین تحیت خدا برای انبیاء و بندگان صالح چیست؟ (صفحه ۹۲)

بهترین تحیتی که خدا برای انبیا (علیهم‌السلام) و بندگان صالح خود دارد سلام است که گاهی آن را بدون واسطه می‌فرستد، نظیر ﴿سلام علی نوح فی العالمین﴾ ۳۱، ﴿سلام علی ابراهیم﴾ ۳۲ و گاهی از زبان یکی از اولیای خود، نظیر آنچه که از زبان کلیم خویش به بندگان صالح خود ابلاغ کرد: ﴿والسلام علی من اتبع الهدی﴾ ۳۳.

۲۹ - سورهٔ فرقان، آیهٔ ۵۸.

۳۰ - ما قرآن را نازل کردیم تا زندگان را بترساند و اتمام حجت بر کافران باشد (سورهٔ یس، آیهٔ ۷۰). تقابل حی با کافر در آیهٔ مزبور بدین معناست که اگر کسی به کفر و الحاد اعتقادی گرفتار شود، از دیدگاه قرآن کریم مرده محسوب می‌شود.

۳۱ - سلام بر نوح در همهٔ عالم‌ها (سورهٔ صافات، آیهٔ ۷۹).

۳۲ - سورهٔ صافات، آیهٔ ۱۰۹.

۳۳ - سلام و درود بر کسی که از هدایت الهی پیروی کند (سورهٔ طه، آیهٔ ۴۷).

البته این سلام اختصاص به دنیا ندارد، بلکه در ملاقات با خدا در قیامت نیز بهترین هدیه و تحیتی که نصیب بندگان صالح می‌شود همین سلام است: ﴿تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ﴾ ۳۴.

فرشتگان نیز با سلام از بهشتیان استقبال کرده، آنان را به خوان گستردهٔ نعمت الهی دعوت می‌کنند: ﴿قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ﴾ ۳۵. همان‌گونه که در لحظهٔ احتضار، ارواح آنها را با سلام توفی و قبض می‌کنند: ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُم الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ﴾ ۳۶.

حاصل آن که: مؤمنان وارسته از هر کسی که با او مواجه می‌شوند تحیت و سلام دریافت می‌کنند، هم از ملائکه: ﴿وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ﴾ ۳۷ * سلامٌ عليكم بما صبرتم ﴿۳۷ و هم از رفیقان و هم سفران بهشتی خودشان: ﴿تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ﴾ ۳۸. اساساً چیزی جز سلام، گوش آنها را در آن دارالسلام نوازش نمی‌کند و از هرگونه کلام لغو، بیهوده و گناه‌آلود میرا هستند: ﴿لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهَا * إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا﴾ ۳۹.

قرآن کریم، بهشت را «دارالسلام» معرفی می‌کند: ﴿لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾ ۴۰، ﴿وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ﴾ ۴۱.

دارالسلام یا به معنای دارالله است؛ زیرا سلام اسمی از اسمای حسناى خداوند است: ﴿السَّلَامُ الْمُؤْمِنِ الْمُهَيْمِنِ﴾ ۴۲ که جهت تکریم و تعظیم بهشت، آن را بدین نام خوانده‌اند چنان‌که کعبه را بیت الله می‌نامند در این صورت، اضافه، لامیه و تقدیر آن دارُ الله است یا این که اضافهٔ «دار» به «السلام» اضافهٔ بیانیه است و

۳۴ - تحیت آنان (بهشتیان) در روزی که خدا را ملاقات می‌کنند، سلام است (سورهٔ احزاب، آیهٔ ۴۴). این آیه نیز نشان می‌دهد که تحیت انواعی دارد و سلام یکی از بهترین آنهاست.

۳۵ - نگهبانان بهشت به آنان می‌گویند: درودتان باد، پاکیزه شدید، پس داخل شوید و جاودانه بمانید (سورهٔ زمر، آیهٔ ۷۳).

۳۶ - کسانی که فرشتگان جان آنان را می‌ستانند، در حالی که طیب و طاهرند و به آنان می‌گویند: درودتان باد (سورهٔ نحل، آیهٔ ۳۲).

۳۷ - ملائکه از هر دری بر آنان وارد می‌شوند [و می‌گویند]: درودتان باد در مقابل صبری که کردید (سورهٔ رعد، آیات ۲۴ - ۲۳).

۳۸ - سورهٔ یونس، آیهٔ ۱۰.

۳۹ - سورهٔ واقعه، آیات ۲۶ - ۲۵.

۴۰ - برای آنان در نزد پروردگارشان دارالسلام مهیاست (سورهٔ انعام، آیهٔ ۱۲۷).

۴۱ - خداوند به دارالسلام دعوت می‌کند (سورهٔ یونس، آیهٔ ۲۵).

۴۲ - سورهٔ حشر، آیهٔ ۲۳.

به معنای خانه‌ای است که سلامت محض باشد و ساکنان آن چیزی جز سلامت ندارند؛ زیرا هیچ آفتی اعم از درد، فقر، رنج، مرض، فراق از محبوب، مرگ، پیری، تغییر و زوال نعمت و... در آنجا وجود ندارد.

با توجه به آنچه گذشت خداوند متعال به پیامبرش (صلی الله علیه و آله و سلم) که پیوسته تحت تربیت و تأدیب او بود^{۴۳} فرمود: با این تحیت، مؤمنانی را که به مجلس تعلیم و تربیت تو حاضر می‌شوند، پذیرا باش؛ ﴿إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ﴾^{۴۴}. بر همین اساس به ما نیز آموختند که هنگام شرفیابی به محضرشان حتی پس از ارتحال با جاری کردن همین تحیت بر زبانمان، ارادت و اخلاص خود را ابراز کنیم.

دلیل سلام بر امامان و پیشوایان بعد از وفات آن‌ها چیست؟ (صفحه ۹۴)

به اعتقاد ما مرگ و حیات نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه معصومین (علیهم السلام) یکسان است:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْتَقِدُ حَرَمَهُ صَاحِبَ هَذَا الْمَشْهَدِ الشَّرِيفِ فِي غَيْبَتِهِ كَمَا أَعْتَقِدُهَا فِي حَضْرَتِهِ وَأَعْلَمُ أَنَّ رَسُولَكَ وَخَلْفَائِكَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَحْيَاءٌ عِنْدَكَ يَرْزُقُونَ يَرُونَ مَقَامِي وَيَسْمَعُونَ كَلَامِي وَيَرُدُّونَ سَلَامِي وَأَنَّكَ حَاجِبٌ عَنِّي سَمِعِي كَلَامَهُمْ...^{۴۵}؛ خدایا! من در غیبت صاحب این مزار و حرم شریف مانند حیات مبارک او معتقد به احترامش هستم. خدایا! من می‌دانم که رسول تو (صلی الله علیه و آله و سلم) و خلفای تو (علیهم السلام) زنده‌اند و پیش تو روزی می‌خورند، مرا می‌بینند، کلام مرا می‌شنوند و سلامم را جواب می‌دهند، لیکن تو کلام آنها را از گوش من پوشاندی.

^{۴۳} - از آن حضرت نقل شده که فرمود: «أَدْبَنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي»؛ پروردگارم تأدیب مرا بر عهده گرفت پس نیکو تربیتم کرد (تفسیر نورالتقلین، ج ۵، ص ۳۹۲، ح ۲۹).

^{۴۴} - سوره انعام، آیه ۵۴.

^{۴۵} - مفاتیح الجنان، ص ۵۳۴، فصل آداب زیارت، اذن دخول حرم‌های شریف.

علی (علیه‌السلام) نیز از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده است: «یموت من مات منا ولیس بمیت»^{۴۶}؛ هرکس از ما که می‌میرد [به ظاهر] می‌میرد [ولی در حقیقت] مرده نیست.

حکم زیارت از نظر فقهی (صفحه ۳۱)

فقهای شیعه و سنی با استناد به توصیه‌ها و تأکیدات فراوانی که درباره زیارت شده است، فتوا به استحباب زیارت داده‌اند. فقیه نامور امامیه، مرحوم محقق حلی گفته‌است: بر حج‌گزار مستحب مؤکد است که به زیارت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بشتابد؛ يستحب زیارة النبی صلی الله علیه و آله و سلم للحاج استحباباً مؤکداً^{۴۷}.

حتی می‌گوید: اگر مردم زیارت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را ترک کردند، حاکم اسلامی آنها را اجبار بر زیارت می‌کند؛ زیرا ترک زیارت آن حضرت موجب جفای به اوست؛ إذا ترک الناس زیارة النبی صلی الله علیه و آله و سلم أُجبروا علیها لما یتضمن من الجفاء المحرم^{۴۸} مرحوم شیخ طوسی نیز گفته است: ... و كذلك إن ترکوا زیارة النبی کان علی الامام إجبارهم علیها^{۴۹} این بزرگان به حدیثی استناد کرده‌اند که این‌گونه از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است: کسی که برای حج گزاردن به مکه عزیمت کند و مرا زیارت نکند، به من جفا کرده است؛ «من أتى مکة حاجاً و لم یزرنی إلی المدینة جفانی»^{۵۰} اگر چه برخی از فقها در وجوب این اجبار خدشه کرده‌اند^{۵۱}، لیکن شهید ثانی (رحمه‌الله) گفته است: اگر زیارت آن حضرت را همگان ترک کنند، بزرگ‌ترین سنت الهی تحقیر و سست می‌شود.

زیارت مأثور (صفحه ۳۷)

زائر، گاهی با بیانات خود کمالات مزور را ترنم می‌کند که این‌گونه ثناخوانی فقط بیانگر میزان ارادت زائر، اعلام تولی نسبت به وی و تبری از دشمنان او، ابراز احساسات و تعیین موضع وی است و گاهی از زبان

^{۴۶} - نهج البلاغه، خطبه ۸۷.

^{۴۷} - شرایع الإسلام، ج ۱، ص ۲۷۸؛ جواهر الکلام، ج ۲۰، ص ۷۹.

^{۴۸} - شرایع الإسلام، ج ۱، ص ۲۷۷.

^{۴۹} - النهاية، ص ۲۸۵؛ المبسوط، ج ۱، ص ۳۸۵.

^{۵۰} - جواهر الکلام، ج ۲۰، ص ۵۲.

^{۵۱} - جواهر الکلام، ج ۲۰، ص ۵۲ مسالک الافهام، المستحبات بعد الحج، المسئلة الخامسة، ج ۲، ص ۳۷۴.

معصوم ثنا می‌خواند که اصطلاحاً این‌گونه زیارت‌نامه‌ها را زیارت مأثور می‌نامند. چنین زیارت‌نامه‌هایی نه تنها کیفیت اظهار ارادت و ابراز توکی و تبری را می‌آموزد، بلکه متنی است برای شناخت مزور و آگاهی از منزلت او؛ زیارت‌نامه‌های مأثور دوگونه است:

۱ - زیارت‌نامه‌های اختصاصی که امامی خاص با آن زیارت می‌شود و زائر به سلام و اظهار ارادت به یکی از آن پیشوایان نور می‌پردازد. مانند: «السلام علیک یا رسول الله و رحمۀ الله و برکاته، السلام علیک یا محمد بن عبدالله...»

۲ - زیارت‌نامه‌هایی که مضمونی عام و محتوایی کلی دارد و هر امامی را با آن می‌توان زیارت کرد، مانند زیارت امین الله^{۵۲}، زیارت جامعه^{۵۳} کبیره، زیارت مخصوص ماه رجب «الحمد لله الذی أشهدنا مشهدنا أولیائه فی رجب...»^{۵۴}، زیارت جامعه^{۵۵} صغیره و...^{۵۶}.

امانت (صفحه ۳۰۱ - ۳۰۶)

جایگاه امانت در اسلام

حفظ امانت و ادای آن یکی از توصیه‌های اساسی و محوری اسلام است. قرآن کریم می‌فرماید: اگر کسی شما را امین شمرد، باید امانت را به او برگردانید؛ ﴿فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فليؤدِّ الَّذِي أؤْتَمِنَ أمانته﴾^{۵۷}. در برخی آیات، خیانت در امانت در کنار خیانت به خدا و رسول ذکر شده است: ﴿لا تخونوا الله والرسول وتخونوا أماناتکم﴾^{۵۸}. خداوند نه تنها ادای امانت و رد آن را لازم دانسته، بلکه تلاش برای حفظ امانت و نگهداری از آن را ضروری شمرده است. از این رو یکی از خصال مؤمنان و نمازگزاران واقعی را حفظ

^{۵۲} - همان، ص ۵۹۷.

^{۵۳} - همان، ص ۸۹۸.

^{۵۴} - همان، ص ۲۵۷.

^{۵۵} - همان، ص ۸۹۷.

^{۵۶} - مرحوم علامه مجلسی ۱۴ زیارت جامعه در این فصل ذکر کرده است (بحار، ج ۹۹، ص ۲۰۹ - ۱۲۶).

^{۵۷} - سوره بقره، آیه ۲۸۳.

^{۵۸} - سوره انفال، آیه ۲۷.

امانت و تلاش برای نگهداری آن از هرگونه گزند و آسیب معرفی کرده است: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ و

عَهْدِهِمْ رَاعُونَ﴾^{۵۹}.

حق بین المللی

حفظ امانت و ادای آن یکی از حقوق بین المللی اسلام است، که نه ایمان و عدالت شرط آن است، نه کفر و فسق مانع آن^{۶۰}. البته شخص امین در پذیرش امانت، مختار است و می تواند بگوید: از غیر مؤمن، غیر مسلمان، غیر عادل یا... امانت نمی پذیرم، لیکن اگر پذیرفت، خیانت در آن هرگز روا نیست. امانت گذار هر کس که باشد در این جهت فرقی ندارد.

محدوده امانت

برخی از افراد گمان می کنند حفظ امانت تنها به این است که اگر کسی مثلاً کتابی را نزد آنها به رسم امانت گذاشت در آن تصرف غیر مجاز نکنند و هنگام مطالبه به او برگردانند، در حالی که دایره امانت با توجه به شمول آن نسبت به عاریه بسیار وسیع تر از این است. برخی از مصادیق آن که در آیات و روایات آمده، از این قرار است:

۱ - اموال و ثروت مردم: «فإن أمن بعضكم بعضاً فليؤدّ الأذى أو تمن أمانته»^{۶۱}.

۲ - پست و مقام. حضرت علی (علیه السلام) به یکی از کارگزاران خود نوشت: «إنَّ عَمَلَك لیس لک بطُعْمَةٍ ولکنّه فی عنقک أمانه»^{۶۲}.

۳ - اعضا، جوارح و جان: «اللهم اجعل نفسی أوّل کریمه تتزعها من کرائمی وأوّل ودیعہ ترتجعها من ودائع نعمک عندی»^{۶۳}.

^{۵۹} - سوره مؤمنون، آیه ۸؛ سوره معارج، آیه ۳۲.

^{۶۰} - نهاییه شیخ طوسی، ص ۴۳۵.

^{۶۱} - اگر کسی از شما، دیگری را امین شمرد، آن امین باید امانت را برگرداند (سوره بقره، آیه ۲۸۳).

^{۶۲} - کاری که بر عهده توست، لقمه چرب و شیرین برای تو نیست، بلکه امانتی در گردن توست (نهج البلاغه، نامه پنجم).

^{۶۳} - خدایا! جان مرا اولین نعمت با ارزشی قرار بده که از میان نعمت هایت از من می ستانی و نخستین امانتی باشد که بر می گردانی [یعنی قبل از هر چیز جان مرا بستان، نه این که بعد از آن که چشم، گوش و... از من گرفته شد و کور، کر، زمین گیر و... شدم، بمیرم] (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۵، بند ۵).

۴ - مجالس و محافل دوستانه: «المجالس بالأمانة وإفشاء سر أخيك خيانة»^{۶۴}.

۵ - وحی الهی: «أمین وحیه وخاتم رسله»^{۶۵}.

۶ - دین و قرآن: «إن الله بعث محمداً صلى الله عليه وآله وسلم نذيراً للعالمين وأميناً على التنزيل»^{۶۶}.

و....

خلاصه هر چیزی که از آن انسان نباشد و به منظور استفاده صحیح از آن و بازگرداندن به صاحب اصلی یا رساندن به دست دیگران در اختیار او قرار داده باشند، عاریه یا امانت است و هر کس به مقتضای شغل و زندگی خود، امانت‌های متعددی را در اختیار دارد که باید به صاحب اصلی آن برگرداند. به بیان دیگر: تنها ذات اقدس باری تعالی است که امانت‌دار کسی نیست و گر نه مجموعه نظام هستی امانت‌دارانی هستند که دیر یا زود باید امانت‌هایشان را تحویل مالک اصلی بدهند و آن کس که در نهایت از همگان تحویل می‌گیرد، خدای سبحان است: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ﴾^{۶۷}، ﴿لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^{۶۸}.

اوصاف و فضایل ذکر شده برای اهل بیت (علیهم السلام) در زیارت جامعه کبیره (صفحه ۳۱۵)

— (۳۱۸)

خلاصه فضایل انسان‌های کامل

اوصاف سه‌گانه‌ای که در این بخش برای اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) آمده، به ترتیب اهمیت است؛ زیرا ابتدا به عنوان عصاره انبیا معرفی شدند و سپس به عنوان برگزیده از مرسلین، که مقامی بالاتر از انبیا دارند و در نهایت به عنوان فرزندان پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) که برترین و بالاترین

^{۶۴} - مجالس، امانت است و افشای سر برادر مؤمن، خیانت شمرده می‌شود (بحار، ج ۷۴، ص ۸۹).

^{۶۵} - [پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)] امین وحی خدا و خاتم رسولان اوست (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳).

^{۶۶} - خداوند، محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را برانگیخت تا عالمیان را انداز کند و امین بر آیات او باشد (نهج البلاغه، خطبه ۲۶).

^{۶۷} - ما زمین و آنچه بر آن است را ارث می‌بریم و به سوی ما برمی‌گردند (سوره مریم، آیه ۴۰).

^{۶۸} - میراث آسمان‌ها و زمین از آن خداست (سوره آل عمران، آیه ۱۸۰؛ سوره حدید، آیه ۱۰).

مخلوق است. بدین ترتیب سلاله^{۶۹} انبیا و صفوه^{۷۰} مرسلین بودن برای امامت و جانشینی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) کفایت نمی‌کند، بلکه عترت خیره رب العالمین بودن شرط است. در نتیجه لَهَبی‌ها، اموی‌ها و عباسی‌ها خارج می‌شوند؛ زیرا اگر چه آنها نیز از طریق عبدالمطلب و عبدمناف (علیهماالسلام) به سلسله^{۷۱} با جلال انبیا و مرسلین می‌رسند^{۷۲}، لیکن عترت خیره رب العالمین نیستند.

برداشت اولی از این جملات این است که اجداد ائمه^{۷۳} اطهار (علیهم‌السلام) به انبیا و مرسلین ختم می‌شود و بسیاری از پیامبران بزرگ الهی در سلسله^{۷۴} اجداد آن ذوات مقدّس هستند.

این مطلب، اگر چه حق^{۷۵} است، لیکن به نظر می‌رسد این جملات به مطلب مهم‌تری اشاره دارد، یعنی در راستای تطهیر این سلسله^{۷۶} جلیله است که نه تنها خودشان انسان‌های مطهّر و معصومی هستند، بلکه از جهت پدران و اجداد نیز مطهّرند و هیچ مشکلی ندارند.

امامت ملکوتی (صفحه ۳۱۹ - ۳۲۲)

عشق و ارادت قلبی، لازمه^{۷۷} امامت

همان‌طور که می‌دانیم امامت ملکوتی، مقامی نیست که به ریاست مادی و دنیایی ختم شود، بلکه مقامی معنوی است که از ذات اقدس باری تعالی نیابت می‌کند و خلیفه^{۷۸} رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است، سراسر هستی در حوزه^{۷۹} ولایت اوست، ملائکه از او فرمان می‌برند، از او دستور می‌گیرند و افتخار شاگردی او را دارند و خلاصه امام کسی است که روابط اسمای حسنا^{۸۰}ی الهی را به اذن خدا تنظیم می‌کند.

چنین کسی قبل از هر چیز به تسخیر قلوب نیاز دارد تا عشق و ارادت قلبی مردم را متوجّه خویش گرداند و بر قلب‌ها حکومت کند، چنان که پیامبران نیز به همین عشق و ارادت نیازدارند. در صلح حدیبیه، عروه^{۸۱} بن مسعود ثقفی جهت مذاکره^{۸۲} با رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به لشکرگاه آن حضرت آمد. پس از

^{۶۹} - البته این‌گونه افراد از سلاله^{۷۰} انبیا و صفوه^{۷۱} مرسلین محسوب نخواهند شد؛ زیرا همان‌طور که خدای سبحان درباره^{۷۲} فرزند نوح (علیه‌السلام) فرمود: او عمل غیر صالحی است که اهل تو شمرده نمی‌شود؛ «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» (سوره^{۷۳} هود، آیه^{۷۴} ۴۶) افراد طالع یاد شده نیز هیچ‌گونه پیوندی با انبیا و مرسلین نداشته و نخواهند داشت، هر چند که به صورت ظاهری از صلب آنان باشند.

مدتی مذاکره، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) برای وضو گرفتن برخاست. عروه بن مسعود، مشاهدات خویش را از وضوی آن حضرت این‌گونه برای قریش بیان کرد:

ای گروه قریش! من کسرا، قیصر و نجاشی را در مُلک و سلطنت‌شان مشاهده کردم، لیکن هیچ پادشاهی را در قوم خود، چونان محمد [(صلی الله علیه و آله و سلم)] در میان اصحابش عزیز و محترم نیافتم؛ زیرا هرگز وضو نگرفت مگر آن که برای ربودن قطرات آب وضوی او بر یک دیگر سبقت می‌گرفتند. به آب دهان او تبرک می‌جستند و تارمویی از او نیفتاد مگر آن که آن را برمی‌گرفتند. ای گروه قریش! گروهی را دیدم که هرگز پیامبرشان را تسلیم حوادث نخواهند کرد و تا پای جان برای دفاع از او خواهند جنگید. پس تصمیم خود را بگیرید که آیا با او می‌جنگید یا صلح می‌کنید.^{۷۰}

زید بن دثنه به دست مشرکان اسیر شد. ابوسفیان و گروهی از مشرکان برای کشتن وی گرد آمدند. ابوسفیان گفت:

آیا دوست داری محمد [(صلی الله علیه و آله و سلم)] نزد ما می‌بود و گردنش را می‌زدیم و در مقابل، تو در جمع خانواده و اهل خویش می‌بودی؟ گفت: به خدا سوگند! دوست ندارم در جمع خانواده‌ام باشم در حالی که، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در هر جا که هست به وسیله خاری آزار ببیند.

آن‌گاه ابوسفیان گفت: هرگز ندیدم کسی، دیگری را به اندازه‌ای که اصحاب محمد [(صلی الله علیه و آله و سلم)] او را دوست می‌دارند، دوست داشته باشد.^{۷۱}

نیز آورده‌اند: روزی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از مشکی آب خوردند. دهانه آن مشک را بریدند و به قصد تبرک بردند.^{۷۲}

علمای علم کلام گفته‌اند:

نه تنها وجود برخی شرایط اثباتی و جذّاب، مانند عصمت، کمال عقل، ذکاوت و... در انبیا ضرورت دارد، بلکه نبود امور نفرت آور نیز لازم است؛ و يجب فی النبیّ العصمه... وکمال العقل والذکاء والفظنه وقوة

^{۷۰} - سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۲۸.

^{۷۱} - أسد الغابة، ج ۲، ص ۳۵۸، ش ۱۸۳۵، ترجمه زید بن دثنه؛ بهج الصباغة، ج ۲، ص ۲۰۰.

^{۷۲} - بهج الصباغة، ج ۲، ص ۲۰۰ به نقل از الاستیعاب، ج ۴، ص ۳۹۵.

الرأى وعدم السهو وكل ما ينفر عنه من دنائهُ الآباء وعهر الأمهات والفَظاظَةُ والغِلظةُ والأبنةُ وشبهها والأكل على الطريق وشبهه^{٧٣}.

نابکاری امر نفرت آوری است که سفیر الهی کاملاً باید از آن مبراً باشد، یعنی نه خود به آن آلوده شود، نه پدر و مادر وحتی همسر وی. از ابن عباس نقل شده است:

دامن همسر هیچ پیامبری به نابکاری آلوده نشد؛ زیرا این شناخت، موجب نفرت از آن پیامبر و الحاق ننگ و عار به او می‌شود؛ ما زنت امرأةً نبیاً قطّ لِمَا فی ذلك من التفتیر عن الرسول وإلحاق الوصمةُ به^{٧٤}.

از این جهت گفته‌اند:

ایمان نیاوردن همسر پیامبر، محال نیست؛ زیرا کفر همسر، نقص و عیب برای پیامبر نیست. اما نابکاری او محال عادی است؛ زیرا مایهٔ وهن و هتک حرمت شوهرش خواهد بود^{٧٥}.

بدین ترتیب کسی که می‌خواهد بر چنین مسند با عظمتی تکیه بزند، باید معلوم النسب باشد و پیروان او به سلامت و طهارت او از جهت تولد اطمینان داشته باشند. به بیان دیگر: طهارت مولد برای احراز چنین مقامی شرط است. این که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در نامه^{٧٦} به معاویه از سیاهی‌ها و تباهی‌های دودمان اموی سخن‌ها گفت^{٧٦} و سالار شهیدان، ابا عبد الله الحسین (علیه‌السلام) از دشمن خود به عنوان نابکار فرزند نابکار نام می‌برد: «ألا وإنّ الدعیّ ابن الدعیّ قد رکزنی بین اثنتین: بین السلّة والذلّة وهیهات

^{٧٣} - کشف المراد، مقصد چهارم، مسأله سوم، ص ۳۴۹؛ شرح مقاصد، ج ۵، ص ۶۱. واجب است که پیامبر از این امور برخوردار باشد: عصمت... کمال عقل، هوش، زیرکی، قدرت اندیشه، اشتباه نکردن و هر چیزی که موجب تنفر جامعه از او می‌شود، مانند دون صفتی پدران، نابکاری مادران، درشت خویی، سنگ دلی، کینه و دشمنی، غذا خوردن در خیابان و...

^{٧٤} - جوامع الجامع، ج ۲، ص ۶۳۰، ذیل آیه ۱۰ سوره تحریم. این سخن با اندکی اختلاف در تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰ - ۹، ص ۴۷۹، ذیل همین آیه آمده است و گرچه به صورت روایت نقل نشده، ولی با توجه به این که ابن عباس شاگرد مکتب تفسیر امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) بود، بعید نیست که این جمله را از آن حضرت آموخته باشد. متن کلام ابن عباس نیز شهادت بر این مدعا دارد.

^{٧٥} - همان.

^{٧٦} - نهج البلاغه، نامه ۲۸.

مَنَّا الذَّلَّةَ...»^{۷۷} قصد زخم زبان و هتاکِ نداشت، چنان‌که امام سجّاد (علیه‌السلام) نیز با حرام زاده خواندن اطرافیان یزید: «... لا یقتل الأنبياء وأولادهم إلاّ أولاد الأعداء»^{۷۸} قصد فحاشی نداشت. در مقابل، تعریف‌های ائمه اطهار (علیهم‌السلام) از جمله نامه امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) به معاویه^{۷۹} و کلمات امام حسین (علیه‌السلام) در طول سفر تا کربلا و تعریف‌های امام سجّاد (علیه‌السلام) در مسجد جامع شام به انگیزه خودستایی نبود، بلکه برای بیان قابلیت خویش برای احراز مقام امامت و عدم صلاحیت گروه مقابل برای دست‌یازیدن به چنین مقام بلند بود. یعنی مقصود اصلی این ذوات مقدس اولاً، بیان شرط اساسی رهبری امت اسلامی بود. ثانیاً، این‌که دوده طاهها و یاسین واجد آن شرط مهم‌اند. ثالثاً، این‌که دودمان آكله الاكباد فاقد این شرط اساسی‌اند.

بدین ترتیب جملات سه‌گانه مورد بحث در واقع در صدد بیان یکی دیگر از شرایط امامت، یعنی طهارت مولد است و این‌که اهل بیت عصمت و طهارت این شرط را دارا هستند.

ملاک برخورداري ائمه (علیهم‌السلام) از نهایت حلم (صفحه ۱۹۱)

این‌که به ائمه (علیهم‌السلام) می‌گوییم: شما از نهایت حلم برخوردار هستید و کسی همتای حلم شما نیست از آن جهت است که کسی در برخورداري از عقل به پایه آنان نمی‌رسد؛ چون آنها وارث عقل کل، یعنی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند. افزون بر این در برخورداري از صفات کمال برخاسته از حلم، در اعلا درجه امکان قرار دارند، درجه‌ای که برتر از آن، مقدور ممکنات نیست.

^{۷۷} - نابکار فرزند نابکار مرا بین دو چیز مخیر کرده است: بین مرگ و ذلت. ما و ذلت؟ هرگز... (تحف العقول، ص ۲۴۱؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۷، با اندک اختلاف).

^{۷۸} - پیامبران و فرزندان‌شان را جز فرزندان افراد نابکار نمی‌گشتند (اثبات الوصیة، ص ۱۴۵ - ۶، باب ماجری فی آیام علی بن الحسین علیهما السلام).

^{۷۹} - نهج البلاغه، نامه ۲۸. علی (علیه‌السلام) در این نامه، پس از آن‌که از معاویه به عنوان سرگردان در گمراهی و منحرف از حد اعتدال نام می‌برد، به انگیزه شکر الهی و یادآوری نعمت‌های او به افتخارات خانوادگی خویش، نظیر شهادت حمزه و جعفر طیار اشاره می‌کند و سپس این‌گونه دو طایفه هاشمی و اموی را با یک دیگر مقایسه کرده است: «مَنَّا النَّبِيُّ وَمَنَّا الْمَكْدُبُ، وَمَنَّا أَسَدُ اللَّهِ وَمَنَّا أَسَدُ الْأَحْلَافِ، وَمَنَّا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَمَنَّا صَبِيَّةُ النَّارِ وَمَنَّا خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَمَنَّا حَمَالَةُ الْحَطَبِ فِي كَثِيرٍ مِّمَّا لَنَا وَعَلَيْكُمْ». (شرح این جملات را در ص ۲۸۹ حماسه و عرفان مطالعه فرمایید).

معرفی ائمه (علیهم السلام) به عنوان اصول و ریشه های کرامت (صفحه ۲۰۲)

و اصول الکرّم؛ و ای ریشه‌های کرامت.

«اصول» جمع اصل، به معنای پایه و اساس هر چیز است، خواه در جمادات باشد یا نباتات یا حیوانات، یا...^{۸۰}.

اصل هر چیزی موجب قوام و ثبات آن چیز است. چنان که دیوار بدون اصل و پایه که به آن «پی» می‌گویند مقاومتی نخواهد داشت. درخت بدون اصل و پایه، یعنی ریشه، نه تنها توان ایستادگی و مقاومت در برابر باد و طوفان ندارد، بلکه وسیله تغذیه و بهره‌برداری از مواد موجود در زمین را نیز نخواهد داشت.

از سوی دیگر اصل و پایه هر چیزی باید متناسب با همان چیز باشد. لذا بر هر اصل و بنیانی نمی‌توان هر بنایی نهاد. مثلاً نمی‌توان بر پایه سست دیوار عادی، برج آسمان خراش ساخت، چنان که ریشه یک بوته نمی‌تواند درخت تنومندی را سر پا نگه دارد و ریشه درخت باریک و ضعیف، تحمل نگه داری درخت چنار را ندارد.

کرم: کرامت شیء، نفیس و عزیز شدن آن است^{۸۱}. راغب می‌گوید: هر چیزی که در مجموعه و نوع خود شرافت پیدا کند متصف به کرم می‌شود^{۸۲}، لیکن برخی گفته‌اند: اکثر استعمالات «شرافت» در برتری‌ها و امتیازات مادی است. از این رو خدای سبحان بدان متصف نمی‌شود^{۸۳} و در معنای کرم آورده‌اند: کرامت در مقابل هوان و حقارت می‌آید^{۸۴}. در قرآن کریم نیز این دو لفظ مقابل یکدیگر استعمال شده است: ﴿مَنْ يَهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ﴾^{۸۵}، ﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلِيَهُ... فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمُنْ * ... فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانٌ﴾^{۸۶}. پس

^{۸۰} - هو ما يبنى عليه شيءٌ سواء كان في الجمادات أو في النباتات أو في الحيوان أو في المعقولات أو في العلوم... (التحقيق، «أصل»).

^{۸۱} - كرم الشيء كرمًا: نفس وعزّ (المصباح المنير، «كرم»).

^{۸۲} - كل شيء شرف في بابه فإنه يوصف بالكرم (مفردات، «كرم»).

^{۸۳} - أما الشرافة فأكثر استعماله في علو و امتياز مادی و علی هذا لا يقال: إن الله تعالى شريف (التحقيق، «كرم»).

^{۸۴} - هو ما يقابل الهوان... (ر. ك: التحقيق، «كرم»).

^{۸۵} - کسی که خدا حقیرش کند، اکرام کننده‌ای ندارد (سوره حج، آیه ۱۸).

هر چیزی به هر اندازه از هوان و حقارت مبراً باشد، به همان مقدار کرامت داشته، مورد تقدیر و ستایش است.

سفره‌داران کرامت

سرّ این که در جملهٔ مزبور، ائمه (علیهم‌السلام) اصول و ریشه‌های کرامت معرفی شده‌اند، این است که تمام خیرات و برکات موجود در نظام هستی، اعم از برکات مادی و معنوی، به وساطت آن ذوات مقدس افاضه می‌شود: «بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَبِكُمْ يَخْتَمُ وَبِكُمْ يُنَزَّلُ الْغَيْثُ وَبِكُمْ يُمَسَّكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ...»^{۸۷}، «إِنْ ذُكِرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ أَوْلَاهُ وَأَصْلَهُ وَفِرْعَوَ وَمَعْدِنَهُ وَمَأْوَاهُ وَمُنْتَهَاهُ»^{۸۸}.

معنای «کرامت» (صفحه ۲۰۳ تا ۲۰۵)

۱ - معنای کَرَم

استاد گرامی مرحوم علامه طباطبایی رضوان الله تعالی علیه کراراً در جلسهٔ درس می‌فرمود: «کرامت» معادل دقیق فارسی ندارد و برای بیان آن از چند لفظ باید استفاده کرد. آن گاه می‌فرمودند: اگر انسان به مقامی برسد که در برابر خدا عبودیت محض پیدا کند و حاضر نباشد در مقابل غیر خدا سر بر زمین بساید می‌توان گفت: به مقام «کرامت» رسیده است.

کلام ایشان را این‌گونه می‌توان تبیین کرد: انسان هر چه به عبودیت محض نزدیک‌تر شود، به همان مقدار از هوان و حقارت رهایی پیدا می‌کند و به کرامت می‌رسد. اگر به حدّ نهایی عبودیت خدا رسید، کاملاً از هوان و حقارت می‌رهد و این، همان کرامت مطلق است و اگر بهره‌ای از عبودیت خدا نداشته باشد، حقیر مطلق است و حظّی از کرامت نمی‌برد.

تذکر: منظور از کرامت مطلق همان اطلاق به لحاظ درجهٔ وجودی انسان است و گرنه کرامت مطلق حقیقی، مخصوص خدای سبحان است.

^{۸۶} - سورهٔ فجر، آیات ۱۶ - ۱۵.

^{۸۷} - خداوند [آفرینش نظام را] با شما آغاز کرد و با شما ختم می‌کند، به وسیلهٔ شما باران نازل می‌کند و به وسیلهٔ شما آسمان را نگه می‌دارد که بر زمین نیفتد مگر به اذن او (زیارت جامعه).

^{۸۸} - اگر خیری ذکر شود، شما اول، اصل، فرع، معدن، جایگاه و منتهای آن هستید (همان).

قرآن کریم کرامت را صفت برای امور متعددی قراردادده است: ﴿رسول کریم﴾^{۸۹}، ﴿لقرءان کریم﴾^{۹۰}، ﴿زروع و مقام کریم﴾^{۹۱}، ﴿زوج کریم﴾^{۹۲}، ﴿رزق کریم﴾^{۹۳}، ﴿اجر کریم﴾^{۹۴}، ﴿کتاب کریم﴾^{۹۵}، ﴿ملک کریم﴾^{۹۶}، ﴿قولا کریماً﴾^{۹۷}، ﴿مدخلاً کریماً﴾^{۹۸} و....

خلاصه هیچ موجودی به اندازه خدای سبحان از هوان و حقارت مبرا نیست. از این جهت نه تنها متصف به «کریم» می‌شود: ﴿فإن ربی غنی کریم﴾^{۹۹}، ﴿ما غرک برّبک الکریم﴾^{۱۰۰} بلکه به «اکرم» نیز متصف می‌گردد: ﴿اقرأ وربک الأکرم﴾^{۱۰۱}.

۲ - مکارم اخلاق

بنابر آنچه گفته شد، کرامت صفت هر چیز نیکویی است که مورد پسند و ستایش باشد. لذا به همه خصلت‌ها و صفات پسندیده و نیکو «مکارم اخلاق» گفته می‌شود و اختصاص به بخشش، عطا و سخاوت ندارد: «بعثت لأتمم مکارم الأخلاق»^{۱۰۲} و چون رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) دارای اخلاق بزرگ

^{۸۹} - سوره تکویر، آیه ۱۹؛ سوره الحاقه، آیه ۴۰.

^{۹۰} - سوره واقعه، آیه ۷۷.

^{۹۱} - سوره دخان، آیه ۲۶.

^{۹۲} - سوره لقمان، آیه ۱۰.

^{۹۳} - سوره سبأ، آیه ۴.

^{۹۴} - سوره یس، آیه ۱۱.

^{۹۵} - سوره نمل، آیه ۲۹.

^{۹۶} - سوره یوسف، آیه ۳۱.

^{۹۷} - سوره اسراء، آیه ۲۳.

^{۹۸} - سوره نساء، آیه ۳۱.

^{۹۹} - به درستی که پروردگاری بی‌نیازی کریم است (سوره نمل، آیه ۴۰).

^{۱۰۰} - چه چیزی تو را نسبت به پروردگار کریمت مغرور کرده است؟ (سوره انفطار، آیه ۶).

^{۱۰۱} - بخوان و پروردگارت کریم‌ترین است (سوره علق، آیه ۳).

^{۱۰۲} - برانگیخته شدم تا مکارم اخلاق را تمام کنم (بحار، ج ۶۷، ص ۳۷۲).

است: ﴿إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾^{۱۳} و ذوات نورانی اهل بیت عصمت (علیهم‌السلام) با نبی مکرم نور واحدند، پس دوده طاهها و یاسین، که صاحبان خُلُقِ عَظِيمِ هستند «اصول مکارم» به شمار می‌آیند.

شایان گفتن است: همان‌گونه که برائت از حقارت و پستی مراتب دارد، کرامت نیز دارای مراتبی است و هر موجودی به اندازه برائت خود از هوان و حقارت، کریم خواهد بود.

گستره رهبری امامان (علیهم‌السلام) در زیارت جامعه کبیره (صفحه ۲۰۹)

گستره رهبری امامان (علیهم‌السلام)

در این بخش از زیارت، ائمه اطهار (علیهم‌السلام) به عنوان قائد و رهبر امم معرفی شده‌اند. قیادت، عام است و شامل هرگونه رهبری مادی و معنوی می‌شود، چنان که امم نیز عام است و امت‌های گوناگون را در بر می‌گیرد. بنابر این، هر امتی در هر زمان و مکانی از فیضی مادی یا معنوی بهره‌مند شد از برکت وجودی ائمه اطهار (علیهم‌السلام) است. سرش آن است که آن پیشوایان نور، مجاری هرگونه فیض تکوینی و تشریحی خدا هستند و به واسطه آنها ارتباط بین عالم امکان و واجب تعالی برقرار می‌شود و چون فیض خدا عام است و اختصاص به امت خاصی ندارد، ممکن نیست فیضی مادی یا معنوی از جانب حق تعالی تنزل پیدا کند و ممکن الوجودی از فیض واجب الوجود بهره‌ای بگیرد و ائمه اطهار (علیهم‌السلام) واسطه آن نشده باشند.

در این جهت فرقی نیست که آن فیض به عالم فرشتگان برسد یا به عالم انسان‌ها، حیوانات، نباتات یا جمادات. باران که یکی از فیوضات مادی است و همه موجودات از آن بهره می‌گیرند و چه بسا بسیاری از فیوضات معنوی را نیز همراه داشته باشد، به تصریح همین زیارت جامعه، از برکت وساطت آنهاست: «بکم... یُنزَلُ الغیث».

آثار تقوا (صفحه ۴۰۲ - ۴۲۰)

کمتر موضوعی را می‌توان یافت که همانند تقوا مورد تأکید آیات و روایات قرار گرفته باشد. قرآن کریم و روایات اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) آثار تقوا را در چند محور مطرح کرده که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

^{۱۳} - به راستی تو بر خصلت‌های بزرگی هستی (سوره قلم، آیه ۴).

- ۱ - بهره‌برداری از هدایت قرآن و موعظه و تذکرات آن
- ۶ - برخورداری از ولایت الهی
- ۲ - برخورداری از معیت خاصه خدا
- ۳ - محبوب خدا شدن
- ۴ - سرانجام نیک
- ۵ - اساسی‌ترین و استوارترین بنیان
- ۷ - بهترین لباس
- ۸ - گشایش امور و وسعت روزی انسان از راهی که گمان نمی‌برد
- ۹ - بینش صحیح در تشخیص حق و باطل، پوشش سیئات، غفران گناهان و اجر عظیم الهی
- ۱۰ - کرامت انسان نزد خدا
- ۱۱ - نایل شدن انسان متقی و اعمال او به خدا
- ۱۲ - بهترین توشه. انسان مسافری است که از عالم خاک حرکت خویش را آغاز کرده و تا لقاء الله پیش می‌رود
- ۱۳ - پشتوانه قبولی اعمال
- ۱۴ - دستگیره محکم الهی
- ۱۵ - موجب استحقاق حق بر خدا
- ۱۶ - درمان دردهای درونی
- ۱۷ - مایه عزت
- ۱۸ - ملازم صحت و سلامت بدن

۱۹ - کلید حل هر مشکل و آزادی از هر بردگی

۲۰ - مرکب راهوار انسان به سوی بهشت

۲۱ - ابزار غلبه بر نفس سرکش و وسیله رام کردن آن

۲۲ - پناهگاه مستحکم

۲۳ - منتهای رضایت الهی و خواسته او از بندگان

۲۴ - نگهدارنده انسان

حقیقت تقوا (صفحه ۳۸۸ - ۳۸۹)

حقیقت تقوا

تأمل و اندیشه در واقعیت‌های موجود در عالم نشان می‌دهد که هر متحرکی در مسیر حرکت خود در معرض خطر و آستانه سقوط و هلاکت قرار خواهد گرفت. از این رو به کنترل کننده‌ای نیاز دارد تا از سقوط و انحطاط نجات پیدا کند، که نمونه ساده و محسوس آن وسایط نقلیه، مانند اتومبیل، موتور، دوچرخه و... است. بی‌گمان وسیله کنترل کننده باید متناسب و هماهنگ با قدرت و سرعت وسیله نقلیه و موقعیت مسیر آن باشد. چنان که ترمز اتومبیل‌ها با یک دیگر متفاوت است و هیچ کدام در غیر جای خود قابل استفاده نیست.

انسان نیز موجودی متحرک است که حیاتش حرکت وی است. در این مسیر مهلکه‌هایی وجود دارد که او برای حرکت در آن ناچار به داشتن کنترل کننده و بازدارنده است. به بیان دیگر: حیات عقلی و انسانی انسان که حی متألّه است او را به پیروی از اصولی معین که برگرفته از عقل، یا نقل است، و او می‌دارد به گونه‌ای که ناچار است در چهار چوبی معین حرکت کند و از آن تجاوز و تعدی نکند. لازمه این تقید و پای بندی آن است که نیرویی درونی هنگام تحریک هواها و هوس‌های درونی و بیرونی او را نگهداری کند. این نیروی نگهدارنده را اصطلاحاً تقوا می‌نامند که برای افراد مختلف، گونه‌گون است؛ زیرا کسی که می‌خواهد شهری را اداره کند، لغزش‌های بیشتر و خطرناک‌تری دارد نسبت به کسی که می‌خواهد روستا یا خانه‌ای را اداره

کند. هم چنین است کسی که می‌خواهد کشوری را اداره کند در مقایسه با کسی که می‌خواهد شهر یا استانی را اداره کند. از این جهت برای انسان کاملی که می‌خواهد نظام هستی را اداره کند، عصمت را شرط دانسته‌اند. در حقیقت عصمت، مرتبه‌نهایی ملکه‌تقوا و عالی‌ترین مرحله‌آن است.

مراد از ظلمت (صفحه ۳۷۷ - ۳۷۸)

پیشوایان نور

مراد از ظلمتی که در این جمله زیارت آمده یا ظلمت عدم است که پس از شکافته شدن آن به وسیله نور وجود، موجودات پدید آمده‌اند؛ یا ظلمت جهل، نادانی، کفر و... است که با نور علم و آگاهی شکافته می‌شود. هر یک از این دو معنا مراد باشد، ائمه (علیهم‌السلام) به عنوان مصباح و چراغی که به برکت آنها این روشنایی ایجاد شد، مطرح خواهند بود. چنان که ممکن است هر دو معنا یا جامع آنها مراد باشد. توضیح این که:

ائمه اطهار (علیهم‌السلام) از یک سو با خدا مرتبط هستند و از سوی دیگر با سایر موجودات. بدین گونه که فیض الهی را از ذات اقدس ربوبی دریافت می‌کنند و به سایر موجودات می‌رسانند. از این جهت می‌گوییم: آنان واسطه فیض خدا هستند و هر فیضی که در هر نقطه عالم هستی در هر زمان و هر مکان به هر موجودی می‌رسد، به برکت وساطت آنان است. علم و آگاهی، بخشی از این فیض است که به برکت آن، ظلمت جهل و تردید شکسته می‌شود، چنان که اصل وجود و هستی نظام، بخش دیگری از این فیض است که از یمن آن، ظلمت عدم و نیستی رخت بر می‌بندد، همان‌طور که چنین شد. امام صادق (علیه‌السلام) به ابو‌خالد فرمود:

نور امام در قلب مؤمنان از نور خورشید روشنی بخش در روز بیشتر است. به خدا سوگند! قلوب مؤمنان را آنان نورانی می‌کنند خداوند به مشیت و حکمت خود نورشان را از عده‌ای دریغ می‌کند. در نتیجه ظلمت و تاریکی، قلب‌های آنان را فرا می‌گیرد؛ لَنُورَ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرَ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ، وَهَمَّ وَاللَّهِ يَنْوِرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ وَيَحْجِبُ اللَّهُ نَوْرَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ فَتُظْلَمُ قُلُوبُهُمْ^{۱۰۴}.

بنابر این، وصف «مصباح الهدی» رابطه آن ذوات نورانی را با ماسوی الله بیان می‌کند، چنان که «سراج منیر» نیز بیانگر همین رابطه است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا * وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا﴾^{۱۰۵} اگر چه قرآن کریم این وصف را از سِمَت‌های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌داند، ولی اختصاص به آن حضرت ندارد، بلکه سایر امامان نیز در آن، شریک هستند.

مراد از اهل بیت نبوت (صفحه ۱۰۹)

ترکیب «أهل بیت النبوة» که معمولاً برای اختصار، «أهل البیت» گفته می‌شود در فرهنگ مسلمانان، اعم از شیعه و سنی معنای خاصی محدودتر از معنای لغوی پیدا کرده و برای افراد مخصوصی عَلم شده است. اختلافی که وجود دارد به دایره شمول این ترکیب بر می‌گردد که این افراد مخصوص، چه کسانی هستند؟

نزد شیعه و سنی مسلم است که اصحاب کسا، یعنی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، امیرالمؤمنین، فاطمه، آطهر، امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) که به «خمسه طیبه» نیز مشهورند، مشمول عنوان «أهل البیت» هستند؛ لیکن عده‌ای از اهل سنت معتقدند که افزون بر این حضرات شامل همسران پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز می‌شود و عده‌ای دیگر قائلند که غیر از همسران آن حضرت، دیگران را هم شامل می‌شود. در مقابل آنها شیعه معتقد است که افزون بر خمسه طیبه، بقیه ائمه (علیهم السلام) نیز داخل در این عنوان هستند، هر چند که دوران رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را درک نکرده بودند.

تعیین مصادیق این عنوان، ذیل جمله «وَأَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرَكُمُ تَطْهِيرًا» خواهد آمد. آنچه که در تحقیق لغوی این ترکیب می‌توان بیان کرد، این است که اضافه «بیت» به «النبوة» اضافه «لامیه» است، یعنی «بیت للنبوة». بنابراین، خانه متعلق به مقام نبوت مراد است، نه خانه متعلق به محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله و سلم) به عنوان یک شهروند مکی یا مدنی.

از سوی دیگر ارتباط با هر خانه، رفت و آمد، وابستگی، پیوستگی و اهلیت پیدا کردن با آن، از طریق اسباب و مقدمات متناسب با همان خانه امکان دارد. ارتباط با خانه مرد بزرگوار مکی و مدنی، یعنی محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله و سلم) از طریق قرابت سببی، نسبی، رفاقت، رحامت، همسایگی و... ممکن

^{۱۰۵} - ای پیامبر! ما تو را [به سِمَت] گواه و بشارت دهنده و بیم کننده فرستادیم. و [نیز] دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او و چراغ فروزان [فرستادیم] (سوره احزاب، آیات ۴۶ - ۴۵).

است. از این جهت نه تنها زن‌های آن حضرت و فرزندان او با خانه‌اش ارتباط داشتند، بلکه بستگان دیگر نیز با خانه^{۱۰۶} او در ارتباط بودند چنان که قبل از فتح مکه، ابوسفیان، در حالی که هنوز مشرک بود، وارد خانه^{۱۰۶} دختر خود، ام حبیبه، همسر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) شد و ام حبیبه نیز برخورد تندی با او کرد که در تاریخ معروف است...^{۱۰۶}. لیکن ارتباط با بیتهی که منسوب به مقام نبوت است به اسباب مخصوصی نیاز دارد و ارتباط سببی، نسبی و... کفایت نمی‌کند. با این ملاک، حتی کسانی، همانند^{۱۰۶} نه امام بعد از امام حسین (علیه‌السلام) که زمان حیات پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را درک نکردند یا احياناً برخی از آن بزرگواران خانه^{۱۰۶} آن حضرت را در مکه و مدینه ندیده‌اند نیز می‌توانند اهل بیت نبوت باشند.

به بیان دیگر: مراد از بیت نبوت، خانه‌ای است که رابط بین زمین و آسمان است، نه خانه‌ای که بدن مَلکی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن زیست می‌کرد، شب هنگام در آن می‌آرمید، همسران آن حضرت در آنجا سَکنا داشتند و...، هر چند که آن خانه^{۱۰۶} سنگی و گلی نیز از جهت انتساب ظاهری به آن حضرت، شایسته^{۱۰۶} تکریم و تعظیم بوده و می‌باشد.

این خانه، خانه^{۱۰۶} نبوت و ولایت است که مصالح آن، فضایل و کمالات معنوی و سایر اموری است که با ولایت تناسب دارد، نه خانه^{۱۰۶} محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله و سلم) و نه خانه^{۱۰۶} زن‌های آن حضرت. بنابراین، اهل این خانه کسانی هستند که با این فضایل و کمالات ارتباط تامّ و کامل دارند.

تذکر: ذکر این صفت و صفات دیگر بعد از «السلام علیکم» از باب تعلیق حکم بر وصف است که مشعر به علیت آن صفت خواهد بود^{۱۰۷}؛ زیرا زائر می‌گوید: «سلام بر شما باد» چون «شما اهل بیت نبوت هستید»، چون «موضع رسالت هستید»، چون... و بالاخره مظهر خدایی هستید که خود، سلام است و آغاز و انجام سلام نیز همان ذات اقدس او خواهد بود.

^{۱۰۶} - سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۸.

^{۱۰۷} - در توضیح این اصطلاح باید گفت: اگر کسی بگوید: «زید را احترام کن»، جای این سؤال است که: «چرا احترام کنم؟» اما اگر بگوید: «عالم را احترام کن»، دیگر جا برای «چرا» باقی نمی‌ماند؛ زیرا معنای این جمله این است که او را برای علمش احترام کن. بنابر این، معنای «تعلیق حکم بر وصف» این است که این حکم، با در نظر گرفتن فلان وصف صادر شده و به وجود آن بستگی دارد، که اگر آن وصف زایل شود، حکم موردنظر نیز رفع خواهد شد.

مراد از «موضع الرسالة» (صفحه ۱۱۴)

«موضع» اسم مکان از ماده «وضع» (مثل مسجد از سجد) به معنای قرار دادن چیزی در محلی خاص است ۱۰۸. بنابراین، موضع به معنای «محل قرار دادن» است.

«رسالت» در لغت بدین معناست که شخص یا چیزی دنبال مأموریتی فرستاده شود و از قدرت انجام آن نیز برخوردار باشد. اعطای قدرت به رسول تکوینی به گونه‌ای است که حتماً قادر بر انجام آن مأموریت و حتی متمکن از مقابله با مانع و مقاومت در برابر آن نیز خواهد بود، لیکن رسول تشریحی در صورتی می‌تواند مأموریت خود را به اتمام برساند که به مانع برخورد نکند یا مانع در حدی باشد که او قدرت مقابله با آن را داشته باشد. از این رو امکان دارد که بر اثر برخورد با مانع قادر بر انجام مأموریت نباشد و حتی برای انجام آن شهید شود. البته قبول یا نکول مردم خارج از محدوده مأموریت رسول تشریحی است و گرنه او در محدوده رسالت خود حتماً قادر خواهد بود.

به هر تقدیر به طور طبیعی رسول برای انجام مأموریت محول شده باید تحرک و سیری هر چند معنوی داشته باشد و گرنه قادر بر انجام آن نخواهد بود و در این جهت فرقی بین انسان، حیوان، شیطان، جماد، جن، ملک و... نیست ۱۰۹.

قرآن کریم نیز رسالت الهی را به انسان و سایر موجودات نسبت می‌دهد. مانند: ﴿أرسلنا السماء﴾ ۱۱۰، ﴿أرسلنا عليهم الطوفان والجراد والقمل والضفادع﴾ ۱۱۱، ﴿أرسلنا الرياح﴾ ۱۱۲، ﴿فأرسلنا إليها روحنا﴾ ۱۱۳، ﴿أرسلنا رسلنا تترى﴾ ۱۱۴ و....

۱۰۸ - جعل شيء في محل (التحقيق، «وضع»).

۱۰۹ - هو الإنفاذ مع الحمل، بمعنى أن تنفذ شيئاً مع قيد أن تجعله حاملاً لأمر ويلزم هذا المفهوم التحرك والسير ولو معنوياً... والمرسل أعم من أن يكون روحانياً أو مادياً من إنسان أو شيطان أو حيوان أو جماد لا يشعر (التحقيق، «رسل»).

۱۱۰ - سورة انعام، آیه ۶.

۱۱۱ - سورة اعراف، آیه ۱۳۳.

۱۱۲ - سورة حجر، آیه ۲۲.

۱۱۳ - سورة مريم، آیه ۱۷.

۱۱۴ - سورة مؤمنون، آیه ۴۴.

بنابراین، واژهٔ رسالت در قرآن کریم همانند استعمال لغوی آن در معنای عامی به کار رفته است و اختصاص به افرادی خاص ندارد. در نتیجه حیطهٔ رسالت نیز عمومیت دارد و مختص دریافت وحی و ابلاغ آن به دیگران نیست، بلکه هر موجودی که عهده‌دار انجام مأموریتی از جانب خدای متعال باشد در همان محور، رسول او محسوب می‌شود.

از سوی دیگر تردیدی نیست که در فرهنگ امروز ما بیشترین استعمال کلمهٔ رسول که از مشتقات واژهٔ رسالت است در مورد انسان‌های برجسته و برگزیده‌ای به کار می‌رود که مأموریت ویژه‌ای از جانب خدای سبحان برای هدایت و رهبری جوامع بشری داشته‌اند و در فارسی از آنان به «پیامبر» یاد می‌کنیم.

معنای جایگاه رسالت

در این جمله خطاب به ائمهٔ اطهار (علیهم‌السلام) می‌گوییم: «شما جایگاه رسالت الهی هستید» و این خصوصیت را در شمار امتیازات و مزایای ویژهٔ آنان ذکر می‌کنیم. این مطلب بالاتر از معنای لغوی است؛ زیرا «جایگاه رسالت بودن» ائمهٔ (علیهم‌السلام) دو معنا دارد که جمع بین هر دو معنا نیز صحیح است.

۱ - آنان وابسته به خاندان رسالت، یعنی خاندان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند. در این صورت معنای جمله این می‌شود: «شما متعلق به خانه‌ای هستید که آن خانه جایگاه رسالت است». البته ظرفیت مکانی و مادی مقصود نیست.

۲ - با توجه به توسعه‌ای که در معنای رسالت قایل شدیم و افزون بر دریافت وحی و ابلاغ آن، حفظ دین، پاسداری و نگاهبانی از ره‌آورد وحی، تشریح و تبیین خطوط کلی مذهب و بیان حدود و ثغور و اجرای احکام آن را رسالت الهی دانستیم؛ تک تک شما جایگاه رسالت هستید؛ زیرا اگر دیگران با مأموریت عام عهده‌دار رسالت حفظ، تبلیغ، ترویج و مجاهده در راه دین شدند، ائمهٔ اطهار (علیهم‌السلام) این رسالت را با مأموریت خاص بر عهده گرفته‌اند؛ واقعهٔ غدیر، که نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) براساس دستور الهی مأموریت ادامهٔ رسالت را بر عهدهٔ شخص معینی علی (علیه‌السلام) گذاشت، نمونه‌ای از آن است. این، چیزی جز رسالت خاص نیست در حالی که چنین رسالت ویژه به کسی واگذار نشده بود^{۱۱۵}.

^{۱۱۵} - همین دو احتمال را در مورد «مهبط الوحی» نیز خواهیم گفت. (ر.ک: ص ۱۴۰، اشکال وحی).

تذکر: از نظر ادبی این جمله و جملات بعدی عطف بر «أهل بیت النبوة» است و جمله «السلام علیکم یا» بر سر تک تک این جملات در می‌آید. در نتیجه با ادای هر یک از این فرازها، سلام و درودی مجدد به محضر ائمه اطهار (علیهم السلام) می‌فرستیم.

«مختلف الملائکه» (صفحه ۱۲۶)

و مختلف الملائکه: و محل رفت و آمد فرشتگان.

«مُخْتَلَفٌ» اسم مکان «اختلاف» (باب افتعال) از ریشه «خَلَفَ» به معنای جانشین و خلیفه شدن است و چون «رفت و آمد» لازمه تداوم اختلاف و جانشینی است، لذا «مُخْتَلَفٌ» به معنای محل رفت و آمد می‌آید. بنابراین، ترکیب «مختلف الملائکه»^{۱۱۶} به معنای «محل رفت و آمد ملائکه» است.

نکته قابل توجه این است که مُخْتَلَفٌ (محل رفت و آمد) در جایی صدق می‌کند که رفت و آمد در آن زیاد باشد و به مکانی که گاهی یک نفر به آنجا سری می‌زند و برمی‌گردد مُخْتَلَفٌ گفته نمی‌شود.

مهم ترین محور بحث در زیارت جامعه کبیره (صفحه ۴۰)

عقل، همیشه کلیات را می‌فهمد و توان اثبات یا نفی آن را دارد و بس؛ اما اظهارنظر درباره مصادیق جزئی را بیرون از حیطه فعالیت خود می‌داند. از این رو دو مرحله اول و دوم برای او قابل بحث و بررسی است، یعنی می‌تواند امکان تحقق فضایی، مانند مظهریت اسمای حسنی الهی، عصمت، علم به غیب و... را برای انسان اثبات و اتصاف به صفتی، همانند واجب‌الوجود شدن را نفی کند. آن‌گاه در مرحله دوم ثابت کند که وجود مردان بزرگ، با عظمت و صاحب این کمالات ضرورت دارد تا بتوانند مشعل هدایت جوامع بشری گردند و انسان‌ها را به سرمنزل مقصود رهبری کنند و فقدان چنین رجالی چه فاجعه‌ای برای جامعه بشری به بار خواهد آورد. البته براهین نقلی نیز نه تنها در این دو مرحله راه دارد، بلکه می‌تواند عقل را در اقامه برهان یاری رساند، اما عقل در مرحله سوم، یعنی اثبات اتصاف شخصی خاص به کمالی معین، که از امور جزئی است، قاصر است.

^{۱۱۶} - بحث لغوی واژه ملائکه و برخی بحث‌های جنبی مربوط به آن، ذیل جمله «شهدت له ملائکه» مطرح خواهد شد.

همه زیارت‌نامه‌ها از جمله زیارت جامعه کبیره که محور بحث این مجموعه است همانند بسیاری از روایات، عهده‌دار مرحله سوم بحث، یعنی اثبات نقلی این فضایل و کمالات برای حجج طاهره (علیهم‌السلام) است.

زیارت با معرفت (صفحه ۴۳)

امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: خداوند چهار هزار فرشته زولیده موی غبارغم گرفته را موکل قبر امام حسین (علیه‌السلام) کرده که تا روز قیامت برای او گریه می‌کنند. پس کسی که عارف به حق آن حضرت باشد و زیارتش کند، آن ملائکه، وی را همراهی می‌کنند تا به مأمنش برسانند، اگر مریض شود صبح هنگام و شبانگاهان عیادتش می‌کنند و اگر بمیرد تشییع جنازه‌اش کرده، تا روز قیامت برای وی استغفار می‌کنند؛ «وَكَلَّ اللَّهُ بِقَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرْبَعَةَ آلَافٍ مَلَكًا شَعْتًا غَيْرًا يَبْكُونَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَمَنْ زَارَهُ عَارِفًا بِحَقِّهِ شَيْعُوهُ حَتَّى يَبْلُغُوهُ مَأْمَنَهُ وَ إِنْ مَرَضَ عَادُوهُ غَدُوَّةً وَ عَشِيَّةً وَ إِنْ مَاتَ شَهِدُوا جَنَازَتَهُ وَ اسْتَغْفَرُوا لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^{۱۱۷}. همچنین به بشیر فرمود: کسی که قبر حسین بن علی (علیهما‌السلام) را همراه با معرفت زیارت کند، همانند کسی است که خدا را در عرش زیارت کرده است؛ «یا بشیر! من زار قبر الحسین بن علی صلوات الله علیه عارفاً بحقه کان کمن زار الله فی عرشه»^{۱۱۸}. این گونه روایات درباره سایر ائمه (علیهم‌السلام) نیز وارد شده است.

سر این که توصیه کرده‌اند زیارت زائر با معرفت باشد آن است که آنچه مایه کمال زیارت می‌گردد، معرفت و شناخت مقام و موقعیت مزور است، نه اعمالی بی‌روح و همراه با غفلت، همانند بوسیدن صرف و ناآگاهانه ضریح یا در و دیوار، گردش کورکورانه در اطراف ضریح، تماشای آثار هنری، شمارش ستون‌ها، چراغ‌ها، شمعدان‌ها، درها، پنجره‌ها و... این کارها، به سیاحت شباهت بیشتری دارد تا زیارت. ثواب‌های اخروی و آثار دنیوی که در روایات آمده، بر زیارت واقعی مترتب است، یعنی جایی که ارتباط قلبی با مزور برقرار شود و منشأ تحول در زائر گردد، نه بر سیاحت و زیارت جسمی و صوری.

^{۱۱۷} - کامل‌الزیارات، ص ۳۴۹، باب ۷۷، ح ۱.

^{۱۱۸} - بحار، ج ۹۸، ص ۷۷.

سفر برای زیارت (صفحه ۶۹)

فرقه^{۱۱۹} و هابیت که خود را در میان گروه‌های مختلف اسلامی پرچم‌دار توحید می‌پندارند و با همین شعار، چماق تکفیر بر سر سایر فرقه‌های اسلامی، حتی گروه‌های اهل سنت، می‌کوبند معتقدند که مسافرت کردن برای زیارت جایز نیست و بر این ادعای خود استدلال به حدیثی می‌کنند که بخاری و مسلم نیشابوری در کتاب صحیح خود این‌گونه از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده‌اند: بار بستن و کوچ کردن جایز نیست جز برای سه مسجد: مسجد الحرام، مسجد الأقصی و مسجد من؛ «... لا تُشَدُّ الرَّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ: مَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ مَسْجِدِ الْأَقْصَى وَ مَسْجِدِي هَذَا» ۱۱۹.

این حدیث با صرف نظر از بحث سندی آن از جهات مختلف قابل مناقشه است:

۱ - شدَّ الرَّحَالُ کنایه از سفر کردن است و از این جهت تفاوتی بین سفرهای طولانی و کوتاه نیست، در حالی که در روایات متعددی از عبدالله بن عمر نقل شده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) روزهای شنبه سواره و پیاده به مسجد قبا که آن روز دهکده‌ای در چند کیلومتری مدینه بود می‌رفت و در آنجا دو رکعت نماز می‌خواند ۱۲۰. روشن است که این کار پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) برخلاف حصر روایت مذکور است. بدون تردید نمی‌توان گفت: شدَّ رحال به مساجد دیگر برای دیگران جایز نبود اما برای آن حضرت جایز بود؛ زیرا کسی نگفته است: جواز شدَّ رحال به مساجد دیگر از خصایص النبی است ۱۲۱. شاهدش آن است که راوی این روایات، یعنی عبدالله بن عمر نیز پیوسته چنین می‌کرد: قال ابن دینار: و كان ابن عمر يفعلها ۱۲۲.

شاهد دیگر روایاتی است که مردم را به رفتن به مسجد قبا تشویق کرده و دو رکعت نماز در آن را برابر یک عمره دانسته است. علامه^{۱۲۰} امینی (رحمه الله) از منابع اهل سنت نقل کرده است که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هر کس از منزل خویش خارج شود و به این مسجد یعنی مسجد قبا بیاید و در آن

^{۱۱۹} - صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۰ و ۵۷، ح ۱۸۶۴ و ۱۹۹۵؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۲۷.

^{۱۲۰} - صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۲۷، کتاب الحج، باب فضل مسجد القبا و فضل الصلاة فيه و زیارتها.

^{۱۲۱} - خصایص النبی، در اصطلاح فقه به احکامی گفته می‌شود که با در نظر گرفتن شرایط ویژه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تنها برای او وضع شده بود، مانند: وجوب نماز شب، داشتن بیش از چهار همسر در یک زمان، حرمت ازدواج با همسران او پس از ارتحال آن حضرت، بدون احرام وارد مکه شدن و... رک: ایضاح الفوائد، ج ۳، ص ۱۱.

^{۱۲۲} - صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۲۷.

نماز بخواند همانند کسی است که عمره‌ای انجام داده باشد: «من خرج حتّى يأتي هذا المسجد، یعنی مسجد قباء فیصلی فیه کان کعدل عمره»^{۱۲۳}. در این روایت آمده است: «هرکس خارج شود...» و در این جهت فرقی بین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و دیگران نگذاشته است. افزون بر این اساساً روایت درصدد تشویق دیگران به رفتن به مسجد قباست. آیا می‌توان گفت: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مردم را به کاری غیر مجاز تشویق کرده است؟

۲ - اگر این روایت دلالت بر عدم جواز سفر کند، مقصود از آن سفر برای رفتن به سوی مساجد دیگری غیر از این سه مسجد است، نه سفر برای زیارت مشاهد مشرفه و مراقد مطهره؛ زیرا لازم است کلمه‌ای در آن تقدیر گرفته شود تا مستثمانه آن باشد و روایت معنای صحیحی پیدا کند. به یکی از دو صورت زیر می‌توان تقدیر گرفت:

الف) لا تُشدّ الرّحال إلى أيّ مکان إلا إلى ثلاثة مساجد...؛ مسافرت به هیچ جا جایز نیست مگر برای رفتن به سه مسجد... . این تقدیر، هرگز صحیح نیست؛ زیرا هیچ کس فتوا به حرمت تمام سفرهای سیاسی، تجاری، اقتصادی، تفریحی و... نداده است. آری، سفری که به انگیزه حرام باشد، مثل سفر به عنوان فرار از جبهه نبرد حق بر ضد باطل، فرار از طلبکار با امکان تأدیه...، حرام است.

ب) لا تُشدّ الرّحال إلى مسجد من المساجد إلا إلى ثلاثة مساجد...؛ مسافرت برای رفتن هیچ مسجدی از مساجد دنیا جایز نیست، مگر برای رفتن به سه مسجد... . البته این تقدیر مناسب مستثنا نیز هست. بدین ترتیب این حدیث ارتباطی با سفر زیارتی به مشاهد مشرفه ندارد، بلکه به سفرهایی که به مساجد باشد، نظر دارد.

۳ - اگر روایت سند درستی داشته باشد، دلالت بر حرمت سفر نمی‌کند، بلکه ارشاد و راهنمایی به این نکته است که سفر برای رفتن به غیر از مساجد سه‌گانه مذکور، سفری بی‌دلیل و بی‌فایده است؛ زیرا بقیه مساجد دنیا نسبت به یکدیگر مساوی هستند و شدّ رحال به سوی یکی از آنها دلیلی ندارد. عالم بزرگ اهل سنت، ابوحامد غزالی بعد از ذکر فضایل مکه، مدینه و سرزمین مقدس (مسجد الاقصی و حوالی آن) می‌گوید:

^{۱۲۳} - الغدیر، ج ۵، ص ۱۶۳ به نقل از حاکم و ذهبی.

بقیه^{۱۲۴} سرزمین‌ها از جهت فضیلت با هم مساوی هستند، مگر مرزهای کشور اسلامی که اقامت در آنجا دارای فضیلت بزرگی است. از این جهت (که سایر مکان‌ها مساوی یک‌دیگر هستند) پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «لا تشد الرحال إلا إلى ثلاثة مساجد...». برخی از علما با استدلال به این حدیث فتوا به منع سفر زیارت مشاهد مشرفه و قبور علما و صلحا داده‌اند، لیکن برای من روشن نیست که چرا این‌گونه فتوا داده‌اند. بی‌تردید «زیارت» مورد سفارش و دستور است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: [در گذشته] شما را از زیارت قبور نهی می‌کردم [، لیکن اکنون] به زیارت قبرها بروید؛ «كنت نهيتكم عن زيارة القبور فزوروها ولا تقولوا هجرا»^{۱۲۴}.

بنابراین، حدیث «لا تشد الرحال» مربوط به مساجد است و نظری به سفر زیارتی به مشاهد ندارد. سرّش آن است که غیر از سه مسجد مذکور، بقیه^{۱۲۵} مساجد مثل یک‌دیگر هستند و شهری نیست، مگر آن‌که دارای مسجد است. از این رو دلیلی ندارد که کسی از جایی به جای دیگر سفر کند تا در فلان مسجد نماز بخواند. آری، اگر جایی مسجد نداشته باشد، می‌توان به جایی که مسجد دارد، سفر کرد، بلکه می‌توان در جایی که مسجد دارد نقل مکان کرد. اما مشاهد مشرفه مساوی یک‌دیگر نیستند، بلکه برکت زیارت هر مشهدی به اندازه^{۱۲۶} درجه^{۱۲۷} صاحب آن مشهد نزد خداست.

سپس می‌گوید:

ای کاش می‌دانستم آیا قائل به حرمت سفر به مشاهد مشرفه، قائل به منع سفر برای رفتن به زیارت قبور انبیای بزرگ الهی، مثل ابراهیم، موسی، یحیی و... (علیهم‌السلام) است؟ چنین چیزی بسیار بعید است. اگر سفر برای زیارت قبور انبیا (علیهم‌السلام) جایز باشد [که جایز است] سفر برای زیارت قبور اولیا، علما و صلحا نیز جایز خواهد بود^{۱۲۵}.

دو نکته در اینجا قابل توجه است:

^{۱۲۴} - چنان‌که عایشه قبر برادر خود، عبدالرحمان را زیارت کرد. وقتی به او اعتراض کردند، گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از زیارت قبور نهی کرد، لیکن بعداً دستور به زیارت قبور داد (الغدیر، ج ۵، ص ۱۸۰). شاید نهی، از آن جهت بود که در آن زمان بیشتر مردگان از مشرکان بودند و امر بعدی به زیارت قبور زمانی صادر شد که مردگان مسلمان زیاد شدند.

^{۱۲۵} - إحياء العلوم، ج ۱، ص ۲۴۴، کتاب اسرار الحج، فصل اول، باب فضيلة المدينة الشريفة علی سایر البلاد؛ در ج ۲، ص ۲۴۷، کتاب آداب السفر، باب اول نیز اشاره‌ای به مطلب کرده است.

الف) روایت «لا تشد الرحال...» به صورت‌های دیگری نیز نقل شده است: «تُشَدُّ الرَّحَالُ إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ»؛ سفر می‌شود به سه مسجد ۱۲۶. آن رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) قال: «إنما يسافر إلى ثلاثة مساجد مسجد الكعبة و مسجدی و مسجد إيلياء» ۱۲۷. این متن تأیید می‌کند احتمال غزالی را که گفته بود سفر کردن برای رفتن به سایر مساجد بی دلیل است.

ب) عالمی همانند غزالی در میان اهل سنت از چنان جایگاهی برخوردار است که کلام او به آسانی قابل چشم‌پوشی نیست. نکته جالب توجه در گفته وی این است که نه تنها زیارت قبور انبیای الهی (علیهم‌السلام) و سفر برای آن را جایز می‌داند، بلکه زیارت قبور اولیا، علما و صلحا و سفر برای این منظور را نیز جایز می‌داند. حال چگونه فقهای وهابی سفر برای زیارت قبر نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را جایز نمی‌دانند، روشن نیست.

۴ - اگر اصل مشروعیت چیزی اثبات شود، مقدمات منحصراً آن نیز بدون تردید مشروع خواهد بود. تردیدی نیست که نماز خواندن در هر مسجدی از مساجد دنیا جایز است، چنان که تردیدی در مشروعیت زیارت قبور نیست (همان‌گونه که گذشت). بنابراین شبهه‌ای در جواز مسافرت برای رفتن به هر مسجدی از مساجد دنیا یا برای رفتن به سوی قبور مطهر و مراقد منور نیست، به ویژه آن‌که بسیاری از روایات در صدد تشویق زیارت است. آری، ممکن است به ملاحظه برخی مسائل دیگر، مانند نهی والدین که اصطلاحاً آنها را عناوین ثانویه می‌گویند حرمت پیدا کند. لیکن این حرمت، عارضی است و ارتباطی با اصل سفر ندارد، چنان‌که هر چیز حلالی ممکن است به لحاظ عناوین ثانویه حرمت پیدا کند.

۵ - به نظر می‌رسد جعلان جیره‌خوار دستگاه اموی در ساختن و پرداختن این گونه احادیث ساکت و بی‌کار نبوده‌اند و آن را برای مخالفت با علاقه‌مندان به اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) ساخته یا پرداخته باشند تا مثلاً فضیلت مسجد کوفه را که حرم امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) است مخدوش کنند؛ زیرا فضایل فراوانی برای مسجد کوفه نقل شده است. از ام صادق (علیه‌السلام) رسیده است: فرشته مقرب، نبی مرسل و بنده صالحی وجود ندارد، مگر آن‌که در مسجد کوفه نماز گزارده است. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در شب معراج از آنجا عبور کرد، از پروردگار خویش اجازه گرفت و دو رکعت نماز در آنجا

۱۲۶ - صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۲۷.

۱۲۷ - همان.

گذارد. یک نماز واجب در آن برابر هزار نماز و یک نافله در آن برابر پانصد نماز ثواب دارد؛ «ما بقی ملک مقرب و لا نبی مرسل و لا عبد صالح إلا و قد صلی فیہ و إن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مرّ به لیلة أسری به فاستأذن ربّه فصلی فیہ رکعتین و الصلاة الفریضة فیہ ألف صلاة و النافلة خمس مائة صلاة...»^{۱۲۸}. از امام باقر (علیه السلام) رسیده است: اگر مردم می دانستند مسجد کوفه دارای چه فضایی است از راه های دور برای رفتن به آنجا زاد و راحله تهیه می کردند. نماز واجب در آن معادل یک حج و نماز نافله خواندن در آن معادل یک عمره است؛ «لو یعلم الناس ما فی مسجد الکوفة لأعدوا له الزاد و الرواحل من مکان بعید، إن صلاة فريضة فیہ تعدل حجة و صلاة نافله تعدل عمرة»^{۱۲۹} از امام رضا (علیه السلام) رسیده که از پدرانش، از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل کرده است: چهارتا از قصرهای بهشتی در دنیا است که عبارتند از: مسجد الحرام، مسجد النبی (صلی الله علیه و آله و سلم)، مسجد بیت المقدس و مسجد کوفه؛ «أربعة من قصور الجنة فی الدنيا: المسجد الحرام، و مسجد الرسول صلی الله علیه و آله و سلم و مسجد بیت المقدس و مسجد الکوفة»^{۱۳۰}. آری، اگر روایات مزبور به صورت اثباتی وارد شد شده باشد، چنان که در دو روایت دیگر صحیح مسلم آمده است، اشکالی پیش نمی آید و به اصطلاح می گویند: دو دلیل مثبت تعارضی با یکدیگر ندارند.

اهداف نزول فرشتگان بر ائمه (علیهم السلام) (صفحه ۱۳۳)

اهداف نزول فرشتگان

هدف و مقصود ملائکه از این تردد و رفت و آمد نیز گوناگون است:

گاهی برای عرضه اعمال بندگان خدا نازل می شوند، چنان که بعداً خواهد آمد^{۱۳۱}.

گاهی برای آوردن مقدرات یک ساله و اهداف دیگری که دارند در شب قدر نازل می شوند: ﴿تنزل الملائكة

والروح فیها یأذن ربهم من کل أمر﴾^{۱۳۲}.

^{۱۲۸} - بحار، ج ۸۰، ص ۳۵۹.

^{۱۲۹} - همان، ص ۳۷۶.

^{۱۳۰} - همان، ج ۹۶، ص ۳۸۰.

^{۱۳۱} - رک: ص ۶۷.

^{۱۳۲} - فرشتگان و روح در آن (شب قدر) به اذن پروردگارشان برای هر کاری نازل می شوند (سوره قدر، آیه ۴).

گاه برای محادثه، هم سخن شدن، تأیید، تسدید، خدمت و کمک به ائمه اطهار (علیهم السلام) فرود می آیند:

﴿إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمدِّدَكم رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ ءَآلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنزَلِينَ * بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا

وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا يُمدِّدَكم رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ ءَآلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ﴾^{۱۳۳}؛ در جنگ بدر

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به مؤمنان فرموده بود: آیا کفایت نمی کند که خدا شما را با سه هزار فرشته نازل شده از آسمان یاری کند؟ آن گاه خدای سبحان می فرماید: بله، اگر امروز در جنگ أخذ نیز صبر و تقوا پیشه کنید و دشمن بار دیگر به سراغ شما بیاید خداوند شما را با پنج هزار فرشته نشان دار یاری خواهد کرد.

هر چند که این آیه، عام و ناظر به امداد فرشتگان به مؤمنان است، لیکن در رأس این یاری شوندهگان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار دارد.

مراد از «مَهْبَطُ الْوَحْيِ» در زیارت جامعه کبیره چیست؟ (صفحه ۱۳۸)

و مهبط الوحی: و جایگاه نزول وحی [الهی].

«مهبط» اسم مکان از مصدر «هبوط» است. برخی گفته اند: هبوط به معنای قرار گرفتن است. هر چیزی که از مکانی عالی پایین می آید و در جایی قرار می گیرد از آن جهت که از محل اولی خودش جدا می شود می گویند: نزول کرد یا نازل شد و از آن جهت که در محل ثانوی استقرار پیدا می کند می گویند: «هبوط» کرد^{۱۳۴}. لیکن حق این است که: هبوط همان نزول است^{۱۳۵}. قرآن کریم نیز این واژه را در همین معنا استعمال کرده است: ﴿فَاهْبِطْ مِنْهَا﴾^{۱۳۶}. فرق آن با نزول این است که در نزول جدا شدن از مبدأ، مورد نظر

^{۱۳۳} - سوره آل عمران، آیات ۱۲۵ - ۱۲۴.

^{۱۳۴} - رک: التحقيق، «هبط».

^{۱۳۵} - هبط: نزل (المصباح المنیر، «هبط»).

^{۱۳۶} - سوره اعراف، آیه ۱۳.

است و به استقرار آن در محل دیگر توجهی نیست، در حالی که در هبوط، افزون بر جدا شدن از مبدأ به استقرار آن نیز توجه می‌شود.^{۱۳۷}

بنابراین، «مهبط الوحی» به معنای محلی است که وحی بعد از نزول از مبدأ، در آن محل استقرار پیدا می‌کند (قرارگاه و جایگاه وحی).

«خزان العلم» در زیارت جامعه کبیره (صفحه ۱۷۵)

و خزان العلم؛ و خزانه داران علم.

«خزان» جمع خازن (مثل طلاب و طالب، جهال و جاهل) از ریشه «خزن» به معنای جمع، ضبط و نگهداری کردن در محل معین است، خواه امر مادی ذخیره شود یا امر معنوی و خواه مخزن جسمی باشد یا روحی. پس علم را همانند مال می‌توان در خزانه نگهداری و ذخیره کرد.^{۱۳۸} بنابراین، خازن به معنای جامع، نگهبان، کلیددار و کسی است که اختیار خزینه به دست اوست.

واژه «علم» معنای روشنی دارد و نیازی به بحث ندارد، هر چند که تبیین برخی زوایا و ظرافت‌های آن بحث گسترده‌ای می‌طلبد که در جای خود باید مطرح شود. از این رو بحث و گفتگو در این فقره از زیارت درباره خزان‌دار علم بودن آن ذوات مقدس خواهد بود، نه خود علم.^{۱۳۹}

نکته قابل توجه در اینجا این است: در امور مادی، خزانه با خزانه دار تفاوت دارد؛ چون متاع مادی را در صندوق یا انباری می‌گذارند و کلید آن را به دست کسی می‌سپارند، اما امور غیر مادی همانند اموری مادی نیست که انبار مادی داشته باشد، بلکه در صفحه جان هر کسی که جا بگیرد اختیار آن نیز به دست او خواهد بود. از این رو انباردار امور مجرد و غیر مادی جدای از خود انبار نخواهد بود. بدین ترتیب اگر چه

^{۱۳۷} - الفرق بین الهبوط والنزول: أن الهبوط نزول يعقبه إقامة، ومن ثم قيل: هبطنا مكان كذا أي نزلناه ومنه قوله تعالى: «هبطوا مصرًا» وقوله تعالى «قلنا اهبطوا منها جميعاً» ومعناه انزلوا الأرض للإقامة فيها ولا يقال هبط الأرض إلا إذا استقر فيها. ويقال: «نزل» وإن لم يستقر (معجم الفروق اللغوية، ص ۵۵۵، شماره ۲۲۴۱).

^{۱۳۸} - الجمع والضبط في محلٍّ وموردٍ معيَّنٍ وهذا المعنى أعم من أن يكون المخزون مادياً أو معنوياً أو يكون المخزن جسمانياً أو روحانياً... (التحقيق، «خزن»).

^{۱۳۹} - راجع به علم امام (عليه السلام) در فقرات آتیه بحث خواهیم کرد.

در اینجا از ائمه (علیهم‌السلام) به عنوان خازن و نگهبان علم مخزون یاد شده است ولی منظور از آن همان خزینه بودن آن ذوات مقدس است.

گنجینه‌های علم

در توضیح خزینه علم بودن باید گفت: ائمه (علیهم‌السلام) که کون جامع و دارای همه نشئات وجودی هستند^{۱۴۰} در مرتبه نورانیت و ولایت کلیه، یعنی مرحله تام که حقیقت امامت آنهاست به عنایت الهی مسلط بر همه عوالم هستی هستند و چیزی از احاطه علمی آنان مخفی نمی‌ماند. به بیان دیگر: تمام حوادث بزرگ و کوچک نظام هستی، حتی پلک زدن انسان‌ها، قیام و قعودشان، افتادن برگ‌ها از درخت و... در معرض دید آنهاست و چیزی به نام زمان گذشته، حال و آینده برای آنان معنا ندارد.

لیکن به مرحله ماده و عالم طبیعت که می‌رسند، یعنی مرحله ناقص، مانند دیگران هستند بدین معنا که شاید چیزی را نخواهند بدانند و از سیطره علم کنونی آنها خارج باشد. تفاوتشان با دیگران این است که دیگران به آن خزانه بی‌پایان راهی ندارند. لذا ممکن است دلشان بخواهد چیزی را بدانند ولی نتوانند، اما امامان معصوم (علیهم‌السلام) که کلیددار و خازن آن خزانه بی‌پایانند، هر چه را که بخواهند می‌توانند بدانند.

امامت در علم کلام (صفحه ۳۳۰ - ۳۳۳)

در اصطلاح علم کلام، امامت معنایی خاص دارد که همان ریاست عامه و همگانی شخصی معین بر امور دینی و دنیایی مردم است^{۱۴۱}. برخی قید «خلافة عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم»^{۱۴۲} و برخی دیگر قید «بحق الإصالة» را بر این تعریف اضافه کرده‌اند، لیکن نیازی به این دو افزوده نیست^{۱۴۳}.

خودستایی ائمه (علیهم‌السلام) (صفحه ۳۳۵ - ۳۳۷)

خودستایی در سخنان ائمه (علیهم‌السلام)

ائمه (علیهم‌السلام) در پاره‌ای از روایات، به تعریف و تمجید خود پرداخته‌اند، چنان که از علی (علیه‌السلام) رسیده است:

^{۱۴۰} - ر.ک: ص ۱۵۰.

^{۱۴۱} - ریاسة عامّة فی أمور الدین والدنیا لشخص انسانی (باب حادی عشر، ص ۴۰؛ نیز ر.ک: شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۴۵).

^{۱۴۲} - شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۲.

^{۱۴۳} - ر.ک: باب حادی عشر، ص ۴۰.

قبل از آن که مرا از دست دهید، هر چه می‌خواهید از من بپرسید؛ زیرا من خزینهٔ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هستم. از من بپرسید که من چشم فتنه را درآوردم. از کسی بپرسید که علم بلایا، منایا، وصایا و فصل الخطاب نزد اوست. از من بپرسید که بی‌تردید رئیس مؤمنان من هستم...؛ سلونی قبل آن تفقدونی فأنا عیبهُ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سلونی فأنا فقأتُ عین الفتنه بباطنها وظاهرها، سلوا مَن عِنْدَهُ علم البلیا والمنایا والوصایا وفصل الخطاب، سلونی فأنا یعسوب المؤمنین حقاً...^{۱۴۴}.

و ده‌ها نمونهٔ دیگری که از آن حضرت یا سایر امامان (علیهم‌السلام) رسیده است.

این تعریف‌ها بخشی از هدایت مردم به صراط حق است؛ زیرا پیشوایان نور نه تنها باید به تبیین معارف کلی الهی، احکام شریعت، اصول اخلاق و حقایق مکتب بپردازند، بلکه باید سالکان طریق هدایت، راهیان سبیل معرفت و واصلان کوی حقیقت را معرفی کنند تا الگوی عملی برای حق جویان و حقیقت طلبان باشند. از این رو معرفی کردن خود، بخشی از وظیفهٔ هدایتی آن پیشوایان نور است و گرنه هیچ‌گونه انگیزهٔ خودستایی که اصطلاحاً تزکیهٔ نفس گفته می‌شود و با مقام منبع عصمت تضاد دارد در آنان وجود ندارد. شاهدش آن است که وقتی ابن کواء در مجلس حضرت علی (علیه‌السلام) برخاست و به آن حضرت گفت: از خود برایم بگو، در جواب او فرمود:

وای بر تو! آیا می‌خواهی که من تزکیهٔ نفس خویش کنم^{۱۴۵}، در حالی که خدای متعال از این کار، یعنی خودستایی کردن نهی کرده است؟ با این حال اشاره‌ای به فضیلتی از فضایل خود کرد تا حقیقت برای ابن کواء و دیگران روشن شود و نیز بدانند ادعای آن حضرت که فرمود: هر چه می‌خواهید از من بپرسید بی‌اساس نبوده است، بلکه از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ابوابی از علوم را فراگرفته است. چ

^{۱۴۴} - بحار، ج ۲۶، ص ۱۵۲.

^{۱۴۵} - نیاز به توضیح ندارد که تزکیهٔ نفس در این اصطلاح که به معنای خود ستایی و برگرفته از آیهٔ شریفهٔ «فلا ترکوا أنفسکم» (نجم، ۳۲) است با تزکیه‌ای که در علم اخلاق مطرح است و قرآن کریم آن را مایهٔ فلاح و رستگاری می‌داند: «قد أفلح من زکیها» (شمس، تفاوت دارد؛ زیرا مرجع تزکیهٔ ممدوح خودستانی است و بازگشت تزکیهٔ مذموم به خودستایی است).

شرایط و ویژگی های (صفحه ۳۴۲ - ۳۵۳)

شرایط و ویژگی های امام

شیعه معتقد است کسی که می خواهد عهده دار مقام منبع امامت شود باید از شرایط و ویژگی هایی برخوردار باشد که عمده^{۱۴۶} آن، دو شرط است:

یک: عصمت

دلایلی بر لزوم عصمت امام اقامه کرده اند که عمده ترین آنها از این قرار است:

الف) انسان پیوسته در معرض خطا و گرفتار آن است. از این رو باید نمونه و الگویی مصون از خطا، نسیان و سهو به او ارائه شود تا مقتدای وی قرار گیرد. این مقتدا همان امام است. اگر سهو، نسیان و خطا در آن الگو نیز راه داشته باشد و مصون و معصوم از هرگونه لغزشی نباشد، لازمه اش تسلسل یا الگو نداشتن است که هیچ کدام قابل قبول نیست؛ زیرا الگو داشتن برای انسان ها ضروری است و تسلسل نیز باطل است.

ب) کتاب خدا، یعنی قرآن به تنهایی نمی تواند حافظ شریعت باشد؛ زیرا بسیاری از احکام شرعی را به صورت کلی ذکر کرده که نیاز به تبیین، تفسیر، تشریح و بیان جزئیات دارد. چنان که سنت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز به همین امور نیازمند است. از این جهت باید انسان معصومی متولی تبیین و تفسیر دین باشد تا انحراف در دین پدید نیاید^{۱۴۷}. به تعبیر دیگر: امام حافظ شریعت است اگر خطا و نسیان بر او نیز روا باشد، وثوقی به تعبدیات و احکام تکلیفی که او بیان می کند، نخواهد بود.

ج) اگر خطا، نسیان و عصیان برای امام روا باشد، نهی از منکر کردن او و مخالفت کردن با او در همان موارد بر امت واجب است، در حالی که خدای متعال در آیه^{۱۴۸} ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ اطاعت اولی الامر را همانند اطاعت از خدا و رسول بدون قید و شرط واجب کرده است و اگر

^{۱۴۶} - ر.ک: کشف المراد، المقصد الخامس فی الإمامة، المسألة الثانية والثالثة، صص ۳۶۴ و ۳۶۶.

^{۱۴۷} - گاه نیز ممکن است این انسان معصوم غایب باشد ولی در جای خود اثبات شده که در پس پرده غیبت نیز نقش خود را ایفا می کند، چنان که آفتاب پشت ابر نور می بخشد.

^{۱۴۸} - سوره نساء، آیه ۵۹.

مخالفت و نهی از منکر جایز نباشد، لازمه‌اش آن است که امام غیرمعصوم با رفتار غیر معصومانه خود امر به معاصی و نهی از طاعات بکند و... مردم نیز از او اطاعت کنند!

د) هدف از نصب امام، اطاعت بی‌قید و شرط امت و تسلیم محض بودن در برابر اوست؛ چون حجّت ویژه الهی بر مردم است^{۱۴۹} و اساساً قوام امامت و امت به همین تسلیم محض بودن است. اگر امام جامعه، معصوم نباشد، امت در برابر او تسلیم محض نخواهند بود و غرض از نصب امام نقض خواهد شد^{۱۵۰}.

ه) امام از لحاظ عقل و معرفت در مرتبه بالاتری از امت خویش قرار دارد. از این رو ثواب او بیشتر و عقاب وی شدیدتر از دیگران است. پس اگر معصوم نباشد باید در شرایطی وخیم‌تر از امت قرار داشته باشد و این، موجب نقض غرض و به هم ریختن اوضاع می‌شود^{۱۵۱}.

و) قرآن کریم نیز عصمت را از شرایط امامت می‌داند. زمانی که ابراهیم (علیه‌السلام) گفت: آیا از ذریه من نیز کسی به امامت می‌رسد؟ ﴿قال ومن ذرّیتی﴾ خداوند به او فرمود: عهد من به ستم پیشگان نمی‌رسد؛ ﴿قال لا ینال عهدی الظّالمن﴾^{۱۵۲}. آنچه در این آیه مانع امامت معرفی شده، ظلم است، نه فسق. کسی که فسق فعلی ندارد عادل است لیکن نمی‌توان گفت: «غیر ظالم» است. غیر ظالم به کسی گفته می‌شود که در تمام عمر مرتکب خلاف نشود.

مرحوم استاد علامه طباطبایی با استدلال به این آیه بر لزوم عصمت امام می‌گوید:

از برخی اساتید ما (قدس سرهم) سؤال شد: چگونه این آیه بر لزوم عصمت امام دلالت دارد؟ در جواب فرمود: مردم در یک تقسیم عقلی چهار گروه هستند:

۱ - کسی که در تمام عمر خود ظالم بوده است.

۲ - کسی که در لحظه‌ای از عمر خود ظالم نبوده است.

^{۱۴۹} - یکی از شیعیان امام صادق (علیه‌السلام) به نام حمزة بن الطیار به آن حضرت گفت: اگر اناری را نصف کنی و بگویی نصف آن حلال و نصف دیگر حرام است، بدون چون و چرا می‌پذیرم (قاموس الرجال، ج ۴، ص ۳۱).

^{۱۵۰} - این دلیل با دلیل قبل تفاوت ظریف و اندکی دارد.

^{۱۵۱} - کشف المراد، ص ۳۶۴، المسألة الثانية فی أنّ الإمام يجب أن یکون معصوماً.

^{۱۵۲} - سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۳ - کسی که فقط در اول عمر خود ظالم بوده ولی توبه کرده و در آخر عمر خود ظالم نیست.

۴ - کسی که در اول عمر ظالم نبوده ولی در آخر عمر خود ظالم شده است.

شأن ابراهیم (علیه السلام) بالاتر از آن است که برای گروه اوّل و چهارم از ذرّیه خویش امامت طلب کند. پس قطعاً برای این دو گروه طلب نکرده است. از دو قسم باقی مانده، خداوند متعال امامت گروه سوم را نفی کرده و فقط گروه دوم را لایق دانسته است^{۱۵۳}.

حاصل آن که ضرورت عصمت را با دو بیان می توان تقریر کرد:

اوّل: معرفت انسانی درجاتی دارد که آغاز آنها حسّ و تجربه، سپس ریاضی، بعد از آن حکمت و کلام و فراتر از همه اینها عرفان نظری است و سلطان همه علوم و ملکه همه معارف، وحی الهی است. هر کدام از این رشته های معرفتی، میزان سنجش مخصوص به خود دارد که در حقیقت خطکش آن علم است و به کمک آن صواب و خطای آنها معلوم می شود، مثل منطق برای فلسفه، اصول برای فقه، حکمت برای عرفان و... ولی برای ارزیابی وحی که خود، عین میزان است هیچ ابزار سنجشی وجود ندارد، یعنی نه با میزان برهان عقلی و ریاضی توزین می شود و نه با آلات حسّی مورد آزمون قرار می گیرد؛ زیرا احکام و حکم آن، غیبی و جزئی است و چنان که می دانیم احکام و حکم غیبی با آلات و ابزار حسّی ادراک نمی شود تا مورد سنجش قرار گیرد همان طور که احکام و حکم جزئی با برهان عقلی و ریاضی تحلیل نمی شود. لذا چاره ای جز معصوم بودن دریافت کننده وحی نیست.

دوم: اهمّیت هیچ علمی معادل احکام دین نیست؛ زیرا احکام طبّ هر چند مهم است ولی مرز اهتمام آن محدوده حیات دنیاست چنان که سایر علوم این گونه اند ولی منطقه حکومت احکام دین، اعم از دنیا و آخرت است. لذا اشتباه در آن هرگز قابل اغماض نیست. صیانت از احکام دین که به وسیله وحی الهی ابلاغ می گردد جز به وسیله عصمت انسان کامل وحی یاب نمی تواند باشد و چون مهم ترین وظیفه خلیفه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تبیین، تعلیم، تعلیل، تبلیغ، املا و اجرای وحی است. از این جهت چاره ای جز عصمت خلیفه رسول گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست.

دو: افضلیت

^{۱۵۳} - المیزان، ج ۱، ص ۲۷۴، ذیل آیه ۱۲۴ سوره بقره.

خواجه خطه طوس و نصیر ملت و دین رضوان الله تعالی علیه در کشف مراد ضرورت و ویژگی دوم امام، یعنی افضلیت را این گونه تعلیل کرده است:

امام باید افضل از رعیت خویش باشد؛ زیرا اگر مساوی دیگران باشد ترجیح او بر آنان بدون مرجح و محال است، چنان که اگر پایین تر از دیگران باشد، تقدیم مفضول لازم می آید، که عقل آن را قبیح می شمارد. آن گاه می گوید:

به مقتضای این حکم، امام باید از همه جهات (علم، دین، کرامت، شجاعت و...) برتر از دیگران باشد.^{۱۵۴}

تذکر ۱: برخی از علمای اهل سنت گفته اند: از نظر شیعه شرط است که امام، هاشمی بلکه علوی باشد. آن گاه جواب داده اند که این شرط، نه تنها دلیلی ندارد، بلکه مخالف اجماع است.^{۱۵۵}

جواب: اولاً، شیعه معتقد است امام باید از جانب خدای سبحان معین شود؛ چون فقط او می داند چه کسی معصوم و برتر از دیگران است و هاشمی یا علوی بودن به عنوان شرط امامت در کتب کلامی شیعه مطرح نشده است، هر چند منصوصین و تعیین شدگان از جانب خدای متعال، هاشمی و علوی هستند.

ثانیاً، آنچه در برخی کتب آمده، مانند سایه نداشتن امام، دیدن از پشت سر، برخورداری از ویژگی هایی در هنگام ولادت، در اختیار داشتن سلاح پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، در اختیار داشتن جفر و جامعه، خوشبوتر بودن از مشک و... که از عالم آل محمد، حضرت علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) نقل شده^{۱۵۶}، از خصایص، ویژگی ها و علامت های امام است، نه از شرایط او، که مثلاً وقتی مردم تحقیق کردند و این شرایط را در کسی دیدند، به او رأی بدهند، با او بیعت کنند و...، بلکه بدین معناست: امامی که خدای متعال برای هدایت مردم بر می گزیند، دارای چنین ویژگی هایی است. بنابراین، اگر هاشمی یا علوی بودن در جایی آمده باشد، به عنوان علامت و ویژگی است نه شرط، بدان معنایی که بیان شد.

تذکر ۲: برخی از علمای اهل سنت اقدام به جواب دادن از ادله لزوم عصمت و افضلیت امام کرده اند، لیکن باید گفت: اساساً تلقی و تعریف دو مکتب از امام و امامت متفاوت است. در مکتب شیعه، امامت خلافت

^{۱۵۴} - کشف المراد، ص ۳۶۶، المسألة الثالثة أن يكون أفضل من غيره.

^{۱۵۵} - شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۴۶؛ شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۵۰.

^{۱۵۶} - احتجاج، ج ۲، ص ۴۴۸.

خدا و ریاست معنوی بر دین و دنیا است. امام، انسان کاملی است که واسطه فیض خدا و تنظیم کننده رابطه اسمای حسنا الهی است. در حالی که در مکتب اهل سنت امامت از حد سلطنت و ریاست جمهوری فراتر نمی‌رود. از این رو در این مکتب، امام گُشان اموی و عباسی، خلفای واجب‌الاطاعه هستند و پیروان آن از بی‌مهری شیعه نسبت به بنی‌عبّاس گله‌مندند^{۱۵۷}. اگر با توجه به این اصل اساسی به جواب‌های آنان نگاه شود، ناصوابی و بی‌پایگی بسیاری از آنها آشکار می‌گردد.

۳ - تعیین امام

همان‌گونه که اشاره شد عصمت و افضلیت، دو ویژگی اساسی امام در چشم‌انداز شیعه است. از این رو امامیه اعتقاد دارد که امامت فقط با نصب و تعیین الهی صورت می‌گیرد؛ زیرا عصمت و افضلیت فقط با علم لایزال الهی قابل شناخت است و هیچ کس بدان دسترسی ندارد. امام رضا (علیه‌السلام) می‌فرماید:

چگونه می‌توان حقیقت امامت و امام را شناخت در حالی که او همانند ستاره‌ای است که دور از دسترس قرار دارد. چگونه می‌توان او را وصف کرد؟ چگونه می‌توان او را انتخاب کرد؟ عقل چه کسی می‌تواند در این میدان کارایی داشته باشد؟ آنی وهو بحیث النجم من أیدی المتناولین ووصف الواصفین؟ فأین الاختیار من هذا؟ وأین العقول عن هذا؟^{۱۵۸}.

اهل سنت نیز با استناد به همین عدم امکان شناخت، اشتراط این دو ویژگی (عصمت و افضلیت) را تکلیف ما لا یطاق دانسته، ضرورت آنها را انکار کرده‌اند^{۱۵۹}.

اهل سنت و راه‌های انتخاب امام

در مقابل امامیه، اهل سنت معتقدند تعیین امام، تکلیفی بر مردم است که از راه‌های گوناگون امکان تحقق دارد:

^{۱۵۷} - شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۶۸.

^{۱۵۸} - بحار، ج ۲۵، ص ۱۲۵.

^{۱۵۹} - الثالث: إن الأفضلیة أمرٌ خفیٌّ قلما یطّلع علیه أهل الحلّ والعقد، وربما یقع فیهِ النزاع ویتشوش الأمر (شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۴۷). ... بأنّ العصمة ممّا لا سبیل للعباد إلى الإطلاع علیه. فایجاب نصب إمام معصوم یعود إلى تکلیف مالیس فی الوسع (همان، ص ۲۴۹).

الف) بیعت اهل حل و عقد از علما، رؤسا و سرانی که در مرکز حکومت هستند. حتی اگر یک نفری که دارای حیثیت اجتماعی و مُطاع دیگران است، اقدام به بیعت با کسی کند، کافی است و آن شخص خلیفه می‌شود.

ب) استخلاف، یعنی تعیین امام بعدی به وسیلهٔ امام پیشین. البته اگر امامی حق تعیین امام پس از خود را به شورای واکذار کند، این واگذاری، به منزلهٔ تعیین امام است.

ج) قهر و استیلا. اگر امامی بمیرد و کسی که دارای شرایط و ویژگی‌های امامت است بدون بیعت و استخلاف، بلکه با قهر و غلبه متصدی مقام امامت شود، حائز این مقام می‌گردد!^{۱۶۰}

اندک تأملی در این گفته‌ها نشان می‌دهد که گویندهٔ این سخنان براساس مبانی قرآنی و روایی سخن نگفته است، بلکه تلاش کرده تا وقایع تاریخی سلف خود را توجیه کند و خلافت خلفا را مشروع جلوه دهد. از این رو اولاً، مقام منیع رهبر و پیشوای جامعهٔ اسلامی را از عرش امامت الهی به فرش خلافت بشری تنزل داده‌اند. سعد الدین تفتازانی با آن که عنوان بحث را «امامت و راه‌های انعقاد آن» قرار داده، لیکن در پایان گفته است: «انعقدت الخلافة له»^{۱۶۱}. بنابر این، باید توجه داشت که هرگاه واژهٔ امامت یا امام را استعمال کردند، مرادشان خلافت و خلیفهٔ بشری است و نباید با معنای بلندی که نزد شیعه معهود است، اشتباه شود. به بیان دیگر: چون نتوانستند امام و به عبارت صحیح‌تر خلیفه را بالا ببرند برای آن‌که سوابق و نئی و صنمی برخی از مدعیان، معلوم بود مقام امامت و خلافت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را پایین آوردند تا در دسترس قرار گیرد. از این رو در شرایط امام گفته‌اند:

لازم است امام مکلف، مسلمان، عادل^{۱۶۲}، آزاد، مرد، مجتهد^{۱۶۳}، شجاع، صاحب رأی و کفایت، شنوا، بینا، برخوردار از قدرت تکلم و قریشی باشد و اگر از قریش کسی واجد این شرایط نباشد مردی از بنی کنان و گرنه مردی از فرزندان اسماعیل و گرنه مردی از عجم، این مقام را احراز می‌کند^{۱۶۴}.

^{۱۶۰} - شرح مقاصد، ج ۵، ص ۲۳۳.

^{۱۶۱} - همان.

^{۱۶۲} - اگر چه عدالت را جزو شرایط قرارداده‌اند، لیکن می‌گویند: اگر خلیفه، ظالم نیز باشد، اطاعت از او واجب است، مگر آن که بر خلاف شرع حکم کند که در همان مورد، اطاعت از او واجب نیست؛ و يجب طاعة الإمام مالم یخالف حکم الشرع سواء کان عادلاً أو جائراً (شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۳). نیز گفته‌اند: امام حتی با فاسق شدن نیز منعزل نمی‌شود؛ ولا ینعزل الإمام بالفسق (همان).

این ویژگی‌ها کم‌ترین شرایطی است که برای یک مدیر یا مسؤول در نظام اسلامی می‌توان قایل شد. یعنی اگر کسی بخواهد رئیس دنیایی مملکت اسلامی باشد نیز باید این شرایط (غیر از قریشی بودن) را دارا باشد. ثانیاً، معتقد به عدالت صحابه شدند و ادعا کردند هر کس که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را دید و به او ایمان آورد، عادل است.

ثالثاً، به اجتهاد صحابه تمسک کرده، بدون در نظر گرفتن شرایط اجتهاد می‌گویند: همه کشته‌شدگان صفین و جمل اهل بهشت هستند؛ زیرا معاویه، طلحه، زبیر و... همانند علی بن ابی طالب [(علیه السلام)] اجتهاد کردند.

با این سه مقدمه، نه تنها به خلافت خلفای راشدین مشروعیت می‌بخشند، بلکه حکومت معاویه، که با تزویر و نیرنگ به حکمرانی دست یافت و به تبع او خلافت پسر سگ بازش یزید، که با استخلاف پدر خود بر مسلمانان مسلط شد نیز نزد آنان مشروع است.

ادلهٔ انتخاب امام به وسیلهٔ مردم

سعد الدین تفتازانی با این ادعا که تعیین امام بر مردم واجب است، به چهار دلیل استدلال کرده است:

۱ - اجماع مسلمانان، تا آنجا که تعیین خلیفه را بر دهن پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) مقدم داشتند.

۲ - اقامهٔ حدود الهی، حفظ مرزهای مملکت اسلامی و نظایر آن به تعیین امام وابسته است.

۳ - تعیین خلیفه موجب جلب منافع فراوان و دفع مضار بسیاری می‌گردد.

۴ - براساس کتاب و سنت، اطاعت و معرفت امام واجب است. این وجوب اقتضا می‌کند که تعیین او نیز واجب باشد^{۱۶۵}.

^{۱۶۳} - مراد از مجتهد، معنای معهود امروزی نیست، بلکه مراد، کسی است که آشنایی اجمالی با مبانی شرع داشته باشد، چنان که خلفای سه‌گانه این‌گونه بوده‌اند.

^{۱۶۴} - شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۳.

^{۱۶۵} - شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۵.

عالم عظیم الشان شیعه، شیخ اعظم انصاری که به حق خاتم فقها و اصولیان نام گرفت دربارهٔ اجماع می‌گوید:

از یک سو عامه (اهل سنت) بنیان‌گزار اجماع هستند و از آن سوی دیگر اجماع ریشه و اساس آنهاست. بدین معنا که اگر اجماع نباشد آنها دلیلی بر مشروعیت خود ندارند، هم الأصل له وهو الأصل لهم^{۱۶۶}.

معنای اجماع چنان که از واژه‌اش پیداست و به تعبیر شیخ اعظم تعریف‌های بسیاری از علمای فریقین با فریاد رسا آن را ندا می‌دهد این است که تمام علمای یک عصر بر مسأله‌ای اتفاق نظر داشته باشند^{۱۶۷}، لیکن اهل سنت با حجّت دانستن اجماع معتقدند اگر اهل حلّ و عقد (علماء، رؤسا و سران قوم) در بیعت با کسی اتفاق نظر داشته باشند، اجماع تحقق می‌یابد و آن شخص به خلافت می‌رسد. و چون دیدند اتفاق نظر اهل حلّ و عقد سراسر مملکت اسلامی مقدور نیست، گفتند:

اتفاق نظر سران مرکز حکومت کفایت می‌کند و نیازی به اتفاق سران سایر بلاد نیست؛ ولا اتفاق من فی سایر البلاد^{۱۶۸}.

و آن‌گاه که دیدند سران و بزرگان مرکز حکومت، همانند علی (علیه‌السلام) در سقیفه حاضر نبودند، گفتند:

بیعت یک نفر از سران و بزرگان نیز کفایت می‌کند؛ بل لو تعلق الحلّ و العقد بواحدٍ مطاعٍ کفت بیعت^{۱۶۹}.

این‌گونه سخن گفتن و استدلال کردن، به ابتذال کشیدن استدلال است. این چه اجماعی است که با یک نفر نیز تحقق پیدا می‌کند؟ چنین اجماعی شبیه آن است که از یک نفر خواسته شود تا به تنهایی صف تشکیل دهد یا مانند آن شیر بی‌سر و دم و شکم است که فقط آرزوی شیربودن را همراه خود دارد:

شیر بی‌دم و سر و شکم که دید؟ **** این چنین شیری خدا خود نافرید^{۱۷۰}

^{۱۶۶} - فرائد الأصول، ج ۱، ص ۱۱۹.

^{۱۶۷} - همان.

^{۱۶۸} - شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۳.

^{۱۶۹} - همان.

^{۱۷۰} - مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۱.

تذکر: اجماع، در نظر شیعه زمانی ارزش دارد که کاشف از قول معصوم باشد و گرنه اتفاق علمای تمام اعصار و امصار خود به خود ارزشی ندارد. از این رو اجماع را باید از ادله نقلی و از اقسام سنت به حساب آورد و اشتراک آن با اجماع اهل سنت در حد اشتراک لفظی است اما از نظر معنا تفاوت ماهوی و جوهری دارد.

حقیقت این است که ادله فوق بر فرض تمامیت و صحت، بر اصل وجود امام و ضرورت امامت دلالت دارد، نه بر وجوب تعیین آن از سوی مردم و به اصطلاح، دلیل اعم از مدعاست. آری، اگر اثبات شود که امام و به تعبیر عامه، خلیفه از طریق دیگری تعیین نشده است، نوبت به تعیین آن از طرف مردم می‌رسد.

افراط و تفریط محبت مردم نسبت به امیرالمؤمنین (ع) (صفحه ۷۷)

نه تنها تفریط، زشت و ناپسند است و آن را جز از جاهل و نابخرد نمی‌توان انتظار داشت، بلکه افراط و زیاده‌روی نیز منشأ و سرنوشتی غیر از این ندارد: «لا تری الجاهل إلا مفرطاً أو مفرطاً»^{۱۷۱}. از این رو امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) از هر دو گروه کراهت داشت و یاران و اصحاب خود را از ارتکاب این‌گونه اعمال نهی می‌کرد: «هلک فیّ رجلاً محبٌ غالی و مبغضٌ قال»^{۱۷۲}. شارح معتزلی نهج‌البلاغه آورده است: رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرمود: تو همانند عیسی بن مریم (علیهما‌السلام) هستی که از یک سو یهودیان او را مورد بغض و کینه قرار دادند و به مادرش بهتان زدند و از سوی دیگر نصرانی‌ها در اظهار دوستی به وی افراط کردند و او را از قدر منزلتش بالاتر بردند [و نسبت خدایی و پسر خدا بودن به او دادند]: «فیک مثلٌ من عیسی بن مریم أبغضته اليهود فبهتت أمه و أحبته النَّصاری فرفعته فوق قدره»^{۱۷۳} بعضی از متعصبان تندرو همانند خوارج نگون بخت و سیه رو آن حضرت را تا حضيض کفر پایین می‌آوردند و سرانجام به قصد تقرّب به خدا خون او را ریختند. در مقابل، عده‌ای از دوست‌نمایان افراطی از روی عشق و علاقه، او را تا سر حدّ خدایی بالا بردند^{۱۷۴}. اما خود آن حضرت

^{۱۷۱} - پیوسته جاهل را اهل افراط یا تفریط می‌بینی (نهج‌البلاغه، حکمت ۷۰).

^{۱۷۲} - دو گروه درباره من هلاک شدند: دوستی که در اظهار دوستی به من افراط و زیاده‌روی می‌کند و دشمنی که در دشمنی با من تندروی داشته باشد (نهج‌البلاغه، حکمت ۱۱۷).

^{۱۷۳} - شرح نهج‌البلاغه، ج ۸، ص ۲۸۵، شرح خطبه ۱۲۷.

^{۱۷۴} - متأسفانه در سال‌های اخیر نیز مشاهده می‌شود برخی افراد در مقام مدّاحی و ثناخوانی، خود را علی‌اللهی، زهرا‌اللهی، حسین‌اللهی و... معرفی می‌کنند و در مجالس و محافل عمومی این شعارها را به صورت رسمی و علنی مطرح می‌سازند و انگیزه اصلی آنان مجلس‌گردانی، تحریک احساسات، بازی با عواطف مردم، اشک‌گرفتن از مردم و امثال آن است و گمان می‌کنند این

پیوسته عبودیت و بندگی خدا را بزرگترین مشخصه خویش می دانست: «إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ» ۱۷۵ و در برابر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خود را برادر و وزیر معرفی می کرد: «إِنِّي لِأَخُو رَسُولِ اللَّهِ وَ وَزِيرُهُ» ۱۷۶ و گاهی نیز می فرمود: «مَنْ غَلَامِي مِنْ غُلَامَانِ أَوْ هَسْتُمْ: «أَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبْدِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ» ۱۷۷.

زیارت جامعه، منشور امامت و هدایت و همسنگ دعای جوشن کبیر (صفحه ۸۴)

زیارت جامعه، منشور بلند امامت و هدایت است که سیل گونه از کوهسار وجود هادی امت، حضرت ابوالحسن ثالث، علی بن محمد النقی (علیه و علی آبائه و ابنائه افضل الصلوة و السلام) سرازیر شده است. این منشور بلند، هرچند که در لباس شرح فضایل و کمالات انسان های کامل و خلفای برجسته الهی، یعنی اسره طاهها و یاسین، ائمه اطهار (علیهم السلام) بیان شده است، لیکن معارف عمیق توحیدی ولایی آن بسان سیلی بنیان کن اساس شرک و دوگانه پرستی و بنیاد بیگانه گرایی را برمی کند و با پیشروی به سوی دشت و دمن امت اسلام، تشنه کامان حقیقت و معرفت ناب نبوی و ولوی را سیراب می کند.

کار، خدمت به اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) است. این افراد باید توجه داشته باشند که این کارها اولاً، بهانه به دست دشمنان و مغرضان می دهد و زمینه سوء استفاده آنها می شود، در نتیجه نه تنها خدمت به اهل بیت (علیهم السلام) نیست، بلکه خیانت به آن پیشوایان نور و خیانت به مرام و مسلک آنان است. ثانیاً، اگر کسی از روی علم و عمد این کلمات را بر زبان آورد، به ارتداد منتهی می شود و ارتداد دارای حکم کلامی بسیار صعب است و احکام فقهی آن نیز قابل تحمل نخواهد بود. ثالثاً، این قبیل کارها اساساً با شیوه و مرام اهل بیت (علیهم السلام) در تضاد است. امام صادق (علیه السلام) به یکی از اصحاب خود فرمود: بنای بیش از اندازه نسازید که ویران می شود، یعنی درباره ما هر چه می خواهید بگویید، لیکن از حد مخلوق بودن بالا نبرید؛ «یا اسماعیل! لا ترفع البناء فوق طاقته فینهدم، اجعلونا مخلوقین و قولوا فینا ماشئتم» (بحار، ج ۲۵، ص ۲۷۹). امام صادق (علیه السلام) در بیان دیگری ابتدا سوگند یاد کرده که ما جز بنده و برگزیده خدا نیستیم و استقلالی در دفع ضرر و جلب منفعت نداریم. آن گاه کسانی را که درباره آنها غلو می کنند لعن کرد و فرمود: اینها با این کارهای خود نه تنها خدا را می آزارند، بلکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را در قبر آن حضرت و امیرالمؤمنین، فاطمه، امام حسن، امام حسین، امام سجاد، امام باقر (علیهم السلام) را می آزارند؛ «...فوالله ما نحن إلا عبیدالذی خلقنا و اصطفانا، ما تقدر علی ضرراً و لا نفع... و یلهم ما لهم لعنهم الله! لقد آذوا الله و آذوا رسوله صلی الله علیه و آله و سلم فی قبره و امیرالمؤمنین و فاطمة و الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی صلوات الله علیهم...» (بحار، ج ۲۵، ص ۲۸۹).

۱۷۵ - بحار، ج ۲۶، ص ۶.

۱۷۶ - همان، ج ۳۸، ص ۲۴۰.

۱۷۷ - کافی، ج ۱، ص ۹۰.

وزان زیارت جامعه کبیره، وزان دعای جوشن کبیر ۱۷۸ است، یعنی همان‌گونه که در دعای جوشن کبیر، اسما و صفات فراوانی از خدا ذکر شده و خدا با هزار جلوه در این دعا برون آمده تا دعاکننده او را با هزار دیده تماشا کند، معرفتش به او بیشتر شود و خود را بدان صفات متّصف گرداند؛ امام هادی (علیه‌السلام) نیز در این زیارت، ائمه اطهار (علیهم‌السلام) را با جلوه‌های گوناگون معرفی کرده تا زائر، ائمه را از دریچه‌های مختلف تماشا کند و سپس آنان را الگو و اسوه خویش قرار دهد و با تاسی به آنها بر تعالی و تکامل خود همت گمارد. به بیان دیگر، دعای جوشن کبیر، سفره‌ای است که مهمانان آن با هزار نوع غذای توحیدی پذیرایی می‌شوند، زیارت جامعه نیز سفره‌ای است که مهمانان آن با انواع گوناگون غذاهای امام‌شناسی مورد تکریم قرار می‌گیرند. بدین ترتیب دعای جوشن کبیر در مقام الوهیت و ربوبیت به انسان می‌فهماند که سراسر نظام هستی را اسمای حسناى الهی اداره می‌کند و جای خالی وجود ندارد تا غیر خدای سبحان اداره آن قسمت را بر عهده بگیرد. از این‌رو باید چشم طمع از غیر خدا فرو بست و به کسی جز او امیدی نداشت. زیارت جامعه نیز در مقام خلافت الهی و امامت، جایی خالی باقی نمی‌گذارد تا دیگران آن را پر کنند.

مظاهر اسم مبارک «سلام» (صفحه ۱۰۰)

سلام، اسمی از اسمای ذات اقدس باری تعالی است. سرّ این نام‌گذاری آن است که معنای سلام و حقیقت آن بلاصالحه مختصّ خدای سبحان بوده، از او نازل می‌شود و به دیگران می‌رسد، ذکر آن موجب برکت و میمنت است، دوام ذکر آن سبب کثرت یاد و نام محبوب می‌گردد و شاید یکی از اسرار تأکید دین مقدس اسلام بر سلام کردن، همین امور باشد

از آنجا که این اسم خارج از ذات اقدس ربوبی است و از مقام فعل او انتزاع می‌شود، مظهر طلب می‌کند و از اسمای فعلی خدا شمرده می‌شود. بدین ترتیب منافاتی ندارد که این اسم مبارک، هم بر خدای سبحان اطلاق شود و هم بر مظاهر تامّ و تمام او، مانند اهل‌بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام). از این رو نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در سفر معراج بعد از توجه و التفات به صفوفی از ملائکه و انبیا و مرسلین به آنها سلام کرد. خداوند متعال به او فرمود:

۱۷۸ - جوشن در لغت به سلاحی گفته می‌شود که شبیه زره است و از آهن ساخته می‌شود و با پوشیدن آن از حملات دشمن در امان می‌مانند. این دعای شریف از آن جهت جوشن کبیر نام گرفت که اگر کسی آن را بپوشد، یعنی به صفات و اسمای حسناى ذکر شده در این دعا متّصف و متخلّق گردد، از آماج تیرهای شرک‌آلود شیاطین جنّی و انسی محفوظ می‌ماند.

سلام، تحیت، رحمت و برکات تو و ذریهات هستیدی؛ ... أن السلام والتحيّة والرّحمه والبركات أنت
وذريّتك. ۱۷۹

وسیله ترفیع درجات

همه ممکنات اعم از معصوم و غیر معصوم، به لحاظ قوس صعود در حال حرکت به سوی کمال مطلق
هستند و این کمال جویی و ترفیع درجه در بهشت نیز ظهور دارد:

﴿أولئك يُجزون العُرفه بما صبروا ويُلقون فيها تحيّه وسلاماً﴾^{۱۸۰}؛ آنان در مقابل صبر و شکیباییشان در دنیا
به درجات عالی بهشت، پاداش داده می‌شوند و در آنجا تحیت و سلام دریافت می‌کنند.

از این رو سلام‌های ما به معصومین (علیهم‌السلام) سلام تکریمی و مایه ترفیع درجاتشان است؛ چون سبب
می‌شود که سلامت ویژه‌ای از ناحیه ذات اقدس باری تعالی به آنان افاضه شود. افزون بر این، برای خود
سلام‌کننده نیز اجر، منزلت و رفعت درجه را همراه خواهد داشت.

تذکر: معنای ترفیع درجه این نیست که سلام ما به منزله مبدأ فاعلی و واسطه بین خداوند و آن ذوات
نورانی قرار گیرد تا در نتیجه واسطه استفاضه آنان شویم، بلکه خداوند در ظرف عرض ادب ما فیض
ویژه‌ای نازل می‌کند که بالاصاله به آن ذوات مقدّس می‌رسد و به تبع آنان، رشحات آن به ما می‌رسد.

به بیان دیگر: با وساطت آن انسانهای کامل دعای ما صعود می‌کند و به محضر الهی بار می‌یابد و از آن سو
فیض الهی نیز به برکت وساطت آن ذوات نورانی نازل می‌شود و به ما می‌رسد. بنابر این، حلقه واسطه بین
واجب تعالی و ممکنات همواره آنها هستند و بس و ما هرگز نمی‌توانیم چنین وساطتی را عهده‌دار شویم.

ایجاد ظرف عرض ادب نیز اگر چه به صورت ظاهر به خود ما مربوط می‌شود، لیکن این عرض ادب با
امکاناتی صورت می‌گیرد که خود آنان در اختیار ما گذاشتند. پیام دعاها و معنای مقارن با صلوات‌های ما
درباره ائمه اطهار (علیهم‌السلام) این است که خدایا! سیل رحمت خود را بر کوهسار وجود محمّد و آل
(صلوات الله علیهم اجمعین) فرو فرست، تا سیلاب جاری از آن، جان‌های تشنه ما را سیراب کند.

^{۱۷۹} - کافی، ج ۳، ص ۴۸۶.

^{۱۸۰} - سوره فرقان، آیه ۷۵.

تمثیل استاد علامه طباطبایی (رحمه الله) در این باره چنین است:

اگر کسی دسته‌گلی را از باغ خود بچیند و به دیگری هدیه بدهد، می‌تواند بگوید: چیزی که از آن من بود به تو هدیه کردم اما اگر نوکری که تمام وجود و شئون او مربوط به مولایش است و از خود چیزی ندارد با اجازه مولای او استفاده از وقتی که باید در خدمت مولای او باشد، دسته‌گلی را از باغ مولای او بچیند و تقدیم او کند، هرگز نمی‌تواند بگوید: چیزی که تو نداشتی من آن را به تو اهدا کردم، بلکه مولای او می‌تواند بگوید: وسیله توفیق تو را من فراهم کردم.

کاری که خدمت‌گزار در اینجا انجام داده، چیزی جز اظهار ادب کردن در محضر مولای او نیست. صلوات‌ها و دعاهای ما در حق ائمه اطهار (علیهم‌السلام) شبیه قسم دوم است، نه قسم اول.

تحکیم بخش پیوندهای اجتماعی

هر جامعه‌ای براساس بینش و منش خاص خود نوعی تحیت دارد، مانند: خم شدن، تکان دادن سر، بلند کردن دست، برداشتن کلاه و... اسلام، که دین دنیا و آخرت است، در کنار دستوراتی که برای تأمین سعادت اخروی داده، برنامه‌هایی نیز برای حُسن اداره دنیای مردم ارائه کرده است. از آنجا که انسان موجودی اجتماعی است و قادر بر زندگی در غیر اجتماع نیست، برنامه‌های ویژه‌ای برای تحکیم پیوندهای اجتماعی ارائه کرده که سلام کردن یکی از بهترین آنهاست. لذا این عامل اساسی در کنار سایر عوامل عاطفی، مورد تأکید و سفارش اسلام قرار گرفته است.

«سمیع الدعاء» بودن خداوند (صفحه ۱۰۷)

سلامی که نمازگزار در پایان عبادت خود به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌دهد و نیز سلامی که زائر در آغاز زیارتش به ولی خدا دارد در صورتی که واجد نصاب ادب باشد نه تنها به سمع آن ذوات مقدس می‌رسد و آن را می‌شنوند، بلکه چون مظهر خدای سمیع الدعاء هستند^{۱۸۱} اثر خاص، بر آن مترتب می‌کنند.

۱- «سمیع الدعاء» بودن بدین معناست که خداوند به دعای انسان ترتیب اثر می‌دهد و خواسته او را برآورده می‌کند، نه این که

صرفاً گفتار دعاکننده را می‌شنود (برای تفصیل بیشتر رک: حماسه و عرفان، ص ۱۸۱).

حقیقت ایمان (صفحه ۲۷۶ - ۲۸۰)

جایگاه ایمان

در روایات پیشوایان دینی، ایمان دارای جایگاهی ویژه است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آن را یکی از سه چیزی که محبوب درگاه الهی است، معرفی کرده است: «ما من شیءٍ أحبَّ إلى الله من الإيمان»^{۱۸۲}.

از امام صادق (علیه السلام) پرسید:

کدام عمل نزد خدا برتر است؟ آیا الأعمال أفضل عند الله؟

فرمود: چیزی که پشتوانه اعمال است و خداوند هیچ عملی را بدون آن قبول نمی کند. قال علیه السلام: «ما لا يقبل الله شيئاً إلا به».

منظور کدام عمل است؟ قلت: وما هو؟

ایمان به خدای یگانه‌ای که غیر از او معبودی نیست؛ قال علیه السلام: الإيمان بالله الذي لا إله إلا هو...»^{۱۸۳}.

از این رو ایمان در بیان علی (علیه السلام) این گونه معرفی شده است: ایمان بالاترین مقصود و برترین شرف است؛ «الإيمان أعلى غاية»^{۱۸۴}، «لا شرف أعلى من الإيمان»^{۱۸۵}. ایمان امان است؛ «الإيمان أمان»^{۱۸۶} کسی بدون ایمان نجات پیدا نمی کند؛ «لا نجاة لمن لا إيمان له»^{۱۸۷} راه رسیدن به قلّه سعادت و نهایت درجه سرور و شادمانی، ایمان است؛ «بالإيمان يرتقى إلى ذروة السعادة ونهاية الحبور»^{۱۸۸}.

^{۱۸۲} - بحار، ج ۶۴، ص ۷۱، ح ۳۷. دو محبوب دیگر، یعنی عمل صالح و ترک محرّمات الهی: «والعمل الصالح وترك ما أمر أن يترك» که در دنباله روایت آمده، از آثار ایمان یا از اجزای آن است.

^{۱۸۳} - همان، ج ۶۶، ص ۲۳.

^{۱۸۴} - شرح غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۱۳.

^{۱۸۵} - همان، ج ۶، ص ۳۷۹.

^{۱۸۶} - همان، ج ۱، ص ۲۶.

^{۱۸۷} - همان، ج ۶، ص ۴۰۲.

^{۱۸۸} - همان، ج ۳، ص ۲۳۴.

تذکر: برای ایمان به لحاظ درجه معرفت و میزان اعتقاد، مراتبی است، چنان که می‌توان برای آن از منظر متعلق که ایمان به او تعلق می‌گیرد نیز درجاتی را ترسیم کرد، مثلاً می‌توان گفت: ایمان به وجود خداوند و به یکتایی و یگانگی او بالاتر از ایمان به وجود واجب معین یا حرمت حرام معلوم است.

آثار ایمان

ایمان دارای آثار و برکات فراوانی است که برخی از آنها در دنیا ظاهر می‌شود و برخی در قیامت. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نظر به کعبه کرد و فرمود:

خوشا به حال تو ای خانه کعبه! چقدر عظمت داری و احترام تو در نزد خداوند چه قدر بزرگ است! لیکن به خدا سوگند! احترام مؤمن از تو نیز بیشتر است؛ زیرا خداوند یک چیز را از تو محترم شمرده، ولی از مؤمن سه چیز را محترم شمرده است: مال، خون و [آبروی او. بدین گونه که] سوء ظن به وی را حرام شمرده است؛ ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نظر إلى الكعبة فقال: «مرحباً بالبيت ما أعظمك وأعظم حرمتك على الله! والله للمؤمن أعظم حرمة منك، لأن الله حرم منك واحدةً ومن المؤمن ثلاثة: ماله ودمه وأن يظن به ظنّ السوء»^{۱۸۹}.

یکی از آثار ایمان، هیبت و عظمتی است که از او در دل دیگران می‌افتد. حضرت امام باقر (علیه السلام) فرمود:

خداوند سه خصلت به مؤمن عطا کرده است: عزت در دنیا و دین، رستگاری در آخرت و هیبت در قلب عالمیان؛ إن الله أعطى المؤمن ثلاث خصال: العز في الدنيا وفي دینه، والفلح في الآخرة، والمهابة في صدور العالمين^{۱۹۰}.

حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود:

إن المؤمن يخشع له كل شيء حتى هوام الأرض وسباعها وطير السماء^{۱۹۱}؛ هر چیزی در برابر مؤمن خشوع می‌کند حتی حشرات زمین و درنده‌های آن و پرندگان آسمان.

^{۱۸۹} - بحار، ج ۶۴، ص ۷۱.

^{۱۹۰} - مشكاة الأنوار، ص ۴۶.

تذکر: راز چنین خوفی آن است که مؤمن نسبت به ساحت قدس ربوبی خاشع است و هر کس از خدا خائف باشد اشیای دیگر از او هراسناک‌اند و بازگشت ترس و خضوع اشیای دیگر به اخافه‌الهی است، یعنی خداوند آنها را در آستانه مؤمن، خائف می‌گرداند.

حقیقت ایمان

ایمان، حقیقتی است که ارکان و پایه‌های متعددی دارد و بدون آن ارکان تحقق پیدا نمی‌کند. وقتی از علی بن ابی طالب (علیه‌السلام) از حقیقت ایمان سؤال کردند، آن حضرت در پاسخ فرمود:

ایمان بر چهار پایه صبر، یقین، عدل و جهاد استوار است و هر یک از این چهار رکن اصلی و اساسی دارای چهار شعبه است که مجموع آن شانزده شعبه خواهد بود؛ سئل عن الإیمان فقال علیه‌السلام: «الإیمان علی أربع دعائم [شعب]: علی الصبر والیقین والعدل والجهاد...»^{۱۹۲}.

آنچه در این روایت آمده، بیان پایه‌های اساسی ایمان است، لیکن ایمان شاخه‌های فرعی فراوانی دارد که موجب تکمیل آن خواهد شد. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ایمان مؤمن کامل نمی‌شود جز آن که صد و سه خصلت در او باشد؛ روی آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: «لا یکمل المؤمن إیمانه حتی یحتوی علی مائة وثلاث خصال: فعل وعمل و نیه و باطن و ظاهر». آن‌گاه علی (علیه‌السلام) پرسید این صد و سه خصلت چیست؟ پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آنها را این‌گونه شماره کرد: یا علی! من صفات المؤمن أن یکون: جوال الفکر؛ از صفات مؤمن این است که جوالان فکری داشته باشد.

جوهری الذکر؛ پیوسته به یاد خداست.

تذکر: گر چه در برخی نسخه‌ها به جای این جمله، «جهوری الذکر» آمده، لیکن به نظر می‌رسد مناسب با فکر جوال، ذکر جوهری است. یعنی نام خدا بر لب، باید مسبوق به یاد خدا در قلب و مصبوغ به حضور خدا در سر باشد؛ زیرا بدون آن سبق و این صبغه، ذکر الهی، همچون عَرْض زوال پذیر است، نه همچون جوهر پایدار.

^{۱۹۱} - بحار، ج ۶۴، ص ۷۱.

^{۱۹۲} - نهج البلاغه، حکمت ۳۱.

اما اگر «جهوری الذکر» صحیح باشد معنایش این است که: مؤمن ذکر و یاد خدا را اعلان می‌کند یا بدین معناست که: مؤمن، بلند آوازه است، چنان که در وصف پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ﴿ورفعنا لک ذکرک﴾^{۱۹۳}.

کثیراً علمه؛ علم او زیاد باشد.

عظیماً حلمه؛ حلمش فراوان است.

جمیل المنازعه؛ در نزاع و دعوا زیبا برخورد می‌کند.

کریم المراجعة؛ در مراجعه به دیگران یا رجوع دیگران به او با کرامت و بزرگواری است.

أوسع الناس صدراً؛ سینه‌ای فراخ و گسترده در مواجهه با مشکلات دارد و از شرح صدر برخوردار است. از این رو در برابر مشکلات بزرگ از پا در نمی‌آید.

و أذلهم نفساً؛ نفس ذلیلی دارد و فروتن است؛ گر چه فرومایه نیست.

ضحکه تبسماً؛ خنده‌اش در حد تبسم است [اهل قهقهه نیست؛ زیرا قهقهه، دل را می‌میراند و از شیطان است]. چنان که فرموده‌اند: اکثر خنده‌های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تبسم بود؛ «جلّ ضحکه التبسم»^{۱۹۴}.

و اجتماعه تعلماً؛ اجتماعش برای تعلّم و یادگیری است [تا به غیبت، تهمت، کلام بی‌فایده و... آلوده نگردد و عمرش هدر نرود].

مذکر الغافل؛ یادآوری کننده و تذکر دهنده به غافل است، تا از یاد خدا باز نماند.

معلم الجاهل؛ جاهل را تعلیم می‌دهد.

^{۱۹۳} - [آیا] نام و آوازه‌ات را بلند نکردیم؟ (سوره شرح، آیه ۴).

^{۱۹۴} - بحار، ج ۱۶، ص ۲۹۸.

توصیه اخلاقی دین اسلام درباره پاسخ به نیکی (صفحه ۳۲۸ - ۳۲۹)

پاسخ نیکوتر به نیکی

یکی از توصیه‌های اخلاقی دین مقدس اسلام این است که احسان و نیکی دیگران، بدون پاسخ نماند. کسی که در حق او نیکی شد باید تلاشش، جبران آن نیکی باشد و در صورت امکان، افزون‌تر از اصل نیکی پاسخ دهد.^{۱۹۵}: ﴿وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها﴾^{۱۹۶}. چنانکه قبلاً اشاره شد تحیت، معنای عام و گسترده‌ای دارد که سلام کردن یکی از مصادیق آن است، در روایات نیز، آن امر کلی بر این مصداق تطبیق شده است. ردّ سلام به این است که مانند همان جمله سلام کننده، تکرار شود اما جواب احسن این است که انسان چیزی هم بر آن اضافه کند، مثلاً در جواب «السلام علیکم»، بگوید: «السلام علیکم ورحمة الله» و در جواب «السلام علیکم ورحمة الله»، بگوید: «السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته». همان گونه که این معنا از ابن عباس نقل شده است^{۱۹۷}.

اگر چه فرموده‌اند: «السلام علیکم» ده حسنه، «السلام علیکم ورحمة الله»

بیست حسنه و «السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته» سی حسنه^{۱۹۸} دارد ولی به سلام کننده توصیه شده است به گونه‌ای سلام کند که برای جواب دهنده تحیت اضافه امکان داشته باشد.

شخصی بر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد شد و گفت: «السلام علیکم». حضرت جواب داد: «وعلیک السلام ورحمة الله». دومی وارد شد و گفت: «السلام علیکم ورحمة الله» آن حضرت در جواب گفت: «وعلیک السلام ورحمة الله وبرکاته». سومی وارد شد و گفت: «السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته».

^{۱۹۵} - البته به بعضی از احسان‌ها حتماً باید پاسخ داد و انتظار پاسخ داشتن نیکی کننده یا انتظار نداشتن او فرقی در این ضرورت و لزوم ندارد، مثل جواب سلام. اما در احسان‌هایی که جواب آن وجوب شرعی ندارد و احسان کننده نیز انتظار پاسخ ندارد، خوب است بی پاسخ نماند. چنان که موسی (علیه السلام) در کمک به دختران شعیب (علیه السلام) در ماجرای آب دادن به گوسفندان، انتظار اجر نداشتند ولی شعیب (علیه السلام) به فکر پاداش افتاد و با فراخواندن او به خانه خود اجر و مزد کار نیکش را داد (سوره قصص، آیات ۲۳ به بعد).

^{۱۹۶} - سوره نساء، آیه ۸۶.

^{۱۹۷} - مجمع البیان، ج ۴ - ۳، ص ۱۳۱، ذیل آیه ۸۶ سوره نساء.

^{۱۹۸} - اصول کافی، ج ۲، ص ۶۴۵.

حضرت جواب داد: «وعلیک السلام ورحمة الله وبرکاته»^{۱۹۹}. بعضی از حاضران به آن حضرت گفتند: یا رسول الله! چطور در جواب نفر اول و دوم چیزی اضافه کردید اما برای نفر سوم چیزی اضافه نکردید؟ حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: چون او چیزی برای ما باقی نگذاشت:

نشانه های تقوا نسبت به امامان (علیهم السلام) (صفحه ۳۸۴ - ۳۸۶)

نشانه های تقوا

در تمام کشورها، مرامها، مسلکها و... متداول است که نشانه‌ها و علامت‌هایی را برای برخی معانی قرار می‌دهند به گونه‌ای که هر کس با آن علایم آشنا باشد با دیدن آنها معانی موردنظر را درمی‌یابد و به مقصود نصب کننده علامت پی می‌برد. پرچم عزا، شادی و جشن، پرچم کشورها، شرکت‌ها، تیم‌های ورزشی و... از این قبیل است. هم‌چنین در جاذبه‌هایی که محل تردد افراد مختلف است تلاش می‌کنند افزون بر تأمین روشنایی، خطراتی مانند پیچ، تقاطع، گردش به چپ و راست، لغزنده بودن، شیب دار بودن، محل ریزش کوه و... را با نصب آینه و تابلو، به راننده گوشزد کنند تا با آگاهی و شناخت کامل رانندگی کند و خطری برای او پیش نیاید. امروزه ارتباط ملت‌ها با یک دیگر آن قدر زیاد و تنگاتنگ شده که تمام ساکنان کره زمین را به اهالی یک دهکده تشبیه می‌کنند و بر این اساس مجموع کشورهای دنیا را «دهکده جهانی» می‌نامند. از این رو سعی و تلاش بر این است که در وضع علایم و نشانه‌ها از نوشته که اختصاص بیشتری به ملیت‌ها و اقوام دارد کمتر استفاده شود تا علایم، جهانی‌تر و همگانی‌تر باشد. در مسیرهای معنوی نیز چنین مهلکه‌هایی وجود دارد، بلکه از لحاظ کمیت بیشتر و از لحاظ کیفیت خطرناک‌تر است. از این جهت گفته‌اند:

بر روی جهنم صراطی نصب می‌شود که از مو باریک‌تر و از شمشیر برنده‌تر است؛ ثم یوضع علیها الصراط أدق من الشعرة وأحد من السیف^{۲۰۰}.

این خطرات و مهالک همان است که در بیان شرع مقدس به صورت احکام واجب، حرام، حلال و... بیان شده و سالک این مسیر موظف به انجام واجبات، پرهیز از محرّمات و رعایت سایر احکام است. هر عالم

^{۱۹۹} - در بعضی از نقل‌ها آمده است که آن حضرت فرمودند: «وعلیک» که از جهت معنا تفاوتی با آنچه در متن آمده، ندارد.

^{۲۰۰} - بحار، ج ۸، ص ۶۵. اگر چه این حدیث مربوط به قیامت است و ضمیر «ها» در «علیها» به جهنم بر می‌گردد، لیکن قیامت و جهنم باطن دنیاست و آنچه در اینجاست در آنجا ظهور می‌کند.

دینی که احکام الهی را بیان و مردم را با مرزهای واجب و حرام آشنا می‌کند، در حدّ خود عَلم هدایت و تقواست، لیکن ائمه اطهار (علیهم السلام) در این زمینه نیز مانند سایر زمینه‌ها در مرتبه و مرحله‌ای هستند که دیگران را نمی‌توان با آنها مقایسه کرد؛ زیرا:

اولاً، دیگران هر چه دارند از آنها آموخته‌اند و فقط واسطه‌ای هستند که علوم الهی و احکام و حکم را از آنها می‌گیرند و به مردم منتقل می‌کنند ولی ائمه (علیهم السلام) در مکتب کسی تلمذ نکرده‌اند، بلکه علومشان را به صورت ارثی و با واسطه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از خدای سبحان گرفته‌اند.

ثانیاً، دیگران در آنچه دارند، ناقصند، یعنی نسبت دانایی‌هایشان از آنچه نمی‌دانند بسیار اندک است، در حالی که ائمه اطهار (علیهم السلام) نقصی در این جهت ندارند.

ثالثاً، ائمه (علیهم السلام) گذشته از عصمت در مقام علم، در مقام عمل نیز معصوم هستند و نه تنها گفتارشان حجّت شرعی و مبین احکام الهی است، اعمالشان نیز حجّت شرعی و مبین احکام است، چنان که سکوتشان در مقام امکان تکلم و قدرت بر نفی و اثبات که اصطلاحاً تقریر معصوم نامیده می‌شود حجّت و مبین احکام است.

رابعاً، یگانگی و پیوند ائمه اطهار (علیهم السلام) با قرآن که آن نیز عَلم تقواست و مبین و مفسّر آن بودن، خصوصیت دیگری است که ائمه (علیهم السلام) را از دیگران ممتاز می‌کند.

افزون بر آنچه گذشت، عَلم و پرچم نشانه تعلق و وابستگی است. یک هواپیما یا کشتی از کشوری حرکت می‌کند و ده‌ها کشور را در می‌نوردد و سپس به مبدأ بر می‌گردد یا محصول کارخانه‌ای از یک کشور به کشورهای مختلف صادر می‌شود، هر کس که علامت آن کارخانه را بر آن کالا یا پرچم آن کشور را بر هواپیما یا کشتی ببیند، می‌فهمد که این کالا، کشتی یا هواپیما به کجا تعلق دارد.

زندگی برخی از انسان‌ها با هر آیین و مسلکی سازگار است. از این رو وابستگی و تعلق به آنها بیانگر موضع و مرام انسان نیست. برخی دیگر از انسان‌ها کفر ممثّل هستند که وابستگی به آنها مبین موضع الحادی انسان است. نمونه آن فرعون است که قرآن کریم می‌فرماید:

آل فرعون [یعنی کسانی که به او وابستگی و تعلق خاطر دارند] را در شدیدترین عذاب‌ها درآورد؛ ﴿أَدْخَلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾^{۲۰۱}.

گروه سوم دارای مرام و مسلک الهی و توحیدی هستند و تعلق و وابستگی به آنها بیانگر موضع ایمانی است؛ چنان که ابراهیم (علیه‌السلام) به عنوان بانی بنای توحید و سبیل یگانه پرستی شناخته می‌شود. از این رو نه تنها خود او الگوی خدا پرستی است، بلکه تبعیت و پیروی از آن خلیل حق تعالی موجب بهره‌مندی از این اسوه و الگو بودن است: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾^{۲۰۲}؛ به تحقیق برای شما در [شیوه‌ی] ابراهیم و کسانی که با او بودند، الگویی پسندیده وجود دارد.

البته هر یک از این گروه‌ها دارای درجات و مراتب هستند. ائمه اطهار (علیهم‌السلام) مصداق کامل و نمونه بارز علم تقوا و معیار ایمان هستند. از این جهت تعلق و وابستگی به آنان نشانه ایمان و تقواست، همان‌طور که بیگانگی، بغض، کینه و عداوت با آنان، علامت کفر، نفاق و بیگانگی از ایمان و تقواست. علی (علیه‌السلام) فرمود:

اگر با شمشیرم بر بینی مؤمن بکوبم تا بغض و کینه‌ام را به دل بگیرد، چنین نخواهد کرد و اگر همه دنیا را [با متعلقات آن] در حلقوم منافق بریزم تا مرا دوست بدارد هرگز محبت مرا به دل نخواهد گرفت. و این، از آن جهت است که قضای الهی بر زبان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) [این‌گونه] جاری شد که فرمود: ای علی! هرگز مؤمن دشمن تو نخواهد شد و منافق دوستی تو را نخواهد پذیرفت؛ لو ضربتُ خيشوم المؤمن بسيفي هذا على أن يُبغضني ما أبغضني ولو صببتُ الدنيا بجماتها على المنافق على أن يحبني ما أحبني وذلك أنه قضى فانقضى على لسان النبي الأمي (صلی الله علیه و آله و سلم) أنه قال: يا علي! لا يُبغضك مؤمنٌ ولا يُحبُّك منافقٌ^{۲۰۳}.

براساس این روایت، حب و بغض علی (علیه‌السلام) معیار و ملاک ایمان و نفاق است؛ چنان که در بیانی دیگر به عنوان امام‌متقین معرفی شده است. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: در قیامت، سواره‌ای جز ما چهار نفر نخواهد بود. عباس، عموی آن حضرت برخاست و گفت: غیر از تو چه کسانی

^{۲۰۱} - سوره غافر، آیه ۴۶.

^{۲۰۲} - سوره ممتحنه، آیه ۴.

^{۲۰۳} - نهج البلاغه، حکمت ۴۵.

هستند؟ فرمود: من بر براق سوار می‌شوم... صالح بر ناقه^۱ خدای عزّ و جلّ که قوم او آن را پی کرده بودند، سوار می‌شود... عمویم حمزه بن عبدالمطلب که شیر خدا و شیر رسول او و سید شهیدان است بر ناقه^۲ من، یعنی «عضباء» سوار می‌شود... و برادرم، علی بر شتری از شترهای بهشتی سوار می‌شود... خلایق با دیدن آن می‌گویند: این شخص، جز نبی مرسَل یا فرشته‌ای مقرب نیست. پس منادی از باطن عرش ندا می‌دهد: این، نه فرشته^۳ مقرب است و نه نبی مرسَل و نه حامل عرش. این، علی بن ابی طالب، وصی رسول ربّ العالمین و امام متّقین و... است؛ ... هذا علی بن ابی طالب وصی رسول ربّ العالمین و إمام المتّقین...^۴.

تشکیل حکومت و به عهده گرفتن اداره جامعه (صفحه ۲۴۹)

تشکیل حکومت و به عهده گرفتن اداره^۱ امور جامعه از مواردی است که نه تنها در هدایت انسان‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای دارد، بلکه در جهت زنده ماندن احکام و آیات الهی و نجات آنها از انزوا، اندراس، دفن شدن و محبوس گشتن در کتب و کتابخانه از سهم ویژه‌ای برخوردار است. البته مآل و بازگشت احیای احکام و آیات الهی نیز هدایت، حمایت و احیای جامعه^۲ بشری است. توضیح این مطلب طی چند نکته بیان می‌شود:

۱ - دین، تنها برخی نصایح و مواعظ محض نیست، بلکه مجموعه^۳ حکم و احکامی است که به منظور اداره^۴ جامعه در تمام شئون اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و... از سوی خدای سبحان وضع شده است. این حکم و احکام اگر اجرا شود می‌تواند سعادت فرد و جامعه را تأمین کند اما اگر در حوزه^۵ گفتار متوقف گردد از عهده^۶ چنین رسالتی بر نخواهد آمد.

۲ - اختلاف بین انسان‌ها، که به اختلاف در استعدادها و قابلیت‌ها برمی‌گردد، امری طبیعی، بلکه ضروری است. از این رو نه می‌توان توقع داشت که این اختلافات به وجود نیاید و نه می‌توان آن را از بین برد. راه حل عاقلانه، این است که به این اختلافات فکری و سلیقه‌ای سروسامانی داده شود تا موجب هرج و مرج نگردد.

۳ - تنها مسأله‌گویی، مصلحت‌اندیشی، انذار و تبشیر برای اجرای احکام و حل و فصل اختلافات کفایت نمی‌کند، بلکه همراه انذار و تبشیر، قدرت و توانی نیز لازم است تا بتواند در کنار خیر خواهی، مصلحت‌اندیشی و نصیحت‌گری اقدام عملی کند و گرنه بدون چنین ضمانت اجرا، قوانین شرعی، زندانی کتاب و

محاورات علمی و گفتگوی سمینارها و کنفرانس‌ها خواهد شد. در نتیجه شریعت، شریعت کامل نخواهد بود. این ضامن اجرا، چیزی جز تشکیل حکومت و به دست گرفتن حاکمیت نیست.

نتیجه این که: اصل ضرورت تشکیل حکومت برای نجات از هرج و مرج اجتماعی، جای هیچ‌گونه بحث و اختلافی نیست، هر چند که در تعیین شکل حکومت یا تعیین حاکم بحث و گفتگوی فراوانی وجود دارد.

هر عقل سالمی این نکته را می‌فهمد که اگر تشکیل حکومت و اجرای قوانین، متولی خاص نداشته باشد و هر کسی که زودتر اقدام کرد و جلو افتاد متولی اجرا باشد نه تنها هرج و مرج از بین نمی‌رود، بلکه اوضاع، نسبت به زمان قبل از نزول احکام نیز وخیم‌تر خواهد شد^{۲۰۵}. از این رو راه حل صحیح آن است که آورنده^۱ حکم، مجری و ناظر بر اجرا نیز باشد و قضا و حکم در صحت و سقم اجرا نیز بر عهده^۲ او باشد و دیگران هم تحت زعامت او عمل کنند.

این که گفته می‌شود: بدون تشکیل حکومت و به دست گرفتن نظام اداری جامعه، بسیاری از آیات قرآن کریم، نظیر آیات مربوط به حدود، دیات، قصاص، قضا، جهاد و... قابل اجرا و عمل نیست و فقط ثواب تلاوت آن برای قاری می‌ماند و بس، سرش همین است؛ چون این گونه آیات مانند سایر آیات قرآن کریم همیشه زنده است و اختصاص به عصر خاصی ندارد. از این رو تشکیل حکومت در هر عصری لازم است تا در پناه آن زمینه^۳ ادامه^۴ حیات و اجرای چنین آیاتی فراهم شود.

زیربنای سیاست اسلامی (صفحه ۲۵۵ - ۲۵۷)

اصول سیاست اسلام

قبلاً اشاره شد که تشکّل اجتماعی و برپا کردن حکومت، لازمه^۵ حیات اجتماعی انسان است. اصل تشکیل حکومت و موفقیت در آن به اموری بستگی دارد که تدبیر و مدیریت صحیح و آشنایی بنیان‌گذار آن با رجال سیاسی داخل و خارج و اصول سیاست و قدرت تدبیرشان بر اداره^۶ مجموعه^۷ تحت فرمان، یکی از اصلی‌ترین آنهاست تا حدی که می‌توان گفت: هرج و مرج حاصل از بی‌تدبیری رهبر سیاسی، کمتر از هرج و مرج حاصل از نبود اصل حکومت نیست.

^{۲۰۵} - چون بعد از نزول احکام، عده‌ای از معتقدان به شریعت الهی برای حفظ احکام خدا قیام می‌کنند در حالی که اگر احکام الهی نازل نشده باشد چنین انگیزه‌ای نخواهد داشت.

اصول سیاست هر بینشی بر اساس تفکر آن بینش استوار است. بینش توحیدی اصول سیاست خود را بر پایه توحید در همه مراتب آن و پذیرش وحی و نبوت و معاد استوار می‌کند. از این رو به محورهایی، مانند تهذیب نفس، تصحیح روابط فردی و اجتماعی، قیام به قسط و عدل، ترجیح غیر بر خویشتن، محوریت تقوا در تکریم انسان (نه رنگ، قوم، نژاد، مال و...)، ظالم و منظم نبودن، احسان به همه افراد جامعه (منهای فتنه‌جویان و فسادانگیزان)، اتحاد، برادری، منع از تفرق و... می‌اندیشد. در مقابل، بینش مادی و غیر توحیدی شالوده سیاستش را براساس منافع مادی و سود بیشتر بنیان می‌نهد. به بیان دیگر: بینش اول، براساس ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى﴾^{۲۰۶} حرکت می‌کند و بینش دوم براساس ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى﴾^{۲۰۷} به میدان می‌آید.

بدین ترتیب زیربنای سیاست اسلامی را تفکر در این نکته که جهان چگونه پدید آمد و انسان از کجا آمده، در کجاست و به کجا می‌رود و خلاصه تفکر در حقیقت توحید تشکیل می‌دهد. چنین سیاستی هرگز نمی‌گوید انسان را هرگونه که ممکن بود یا هرگونه که دلش خواست باید اداره کرد. روی این اصل، دموکراسی را در محدوده شرع و چهارچوب حاکمیت «الله» می‌پذیرد، نه مطلق و نامحدود؛ زیرا مردم امانت الهی هستند و حاکم اسلامی امینی الهی است که باید بعد از تعلیم کتاب و حکمت به آنها، مصالح و مفاسدشان را به آنها بشناساند و فقر فکری و مالی را در همین راستا از آنها بزدايد و از حدود و ثغورشان دفاع کند. دلیلش این است که به تعبیر هشام بن حکم^{۲۰۸} امام به منزله قلب امت است که مصالح و مفاسد هر عضوی را هم به صورت جداگانه و هم به صورت جمعی می‌شناسد و به آنها می‌شناساند.

آشنا بودن امین به امانت تحت اختیار، رابطه مستقیم با موفقیت او در حفظ امانت و نگهداری آن دارد. امین جامعه، یعنی حاکم باید امانت تحت اختیار خود، که انسان است را بشناسد تا بتواند در جهت مصالح او اقدام کند. بنابراین، شناخت سیاست اسلامی و آشنایی با اصول آن ارتباط مستقیم با شناخت اسلام، انسان،

^{۲۰۶} - قطعاً پاکان رستگارند (سوره اعلی، آیه ۱۴).

^{۲۰۷} - [اطرافیان فرعون گفتند:] امروز کسی رستگار است که برتری پیدا کند (سوره طه، آیه ۶۴).

^{۲۰۸} - در مناظره با عمرو بن عبید در مسجد بصره (ر.ک: اصول کافی، ج ۱، ص ۱۶۹، باب الإضطرار إلى الحجّة، ح ۳).

مبدأ و منتهای او دارد و هر چه شناخت در این قسمت بیشتر باشد، شناخت در آن قسمت نیز بیشتر خواهد بود.^{۲۰۹}

چگونگی ولیّ نعمت بودن ائمه (علیهم السلام) (صفحه ۲۲۸)

ولیّ نعمت‌های نظام هستی

در تبیین چگونگی ولیّ نعمت بودن ائمه اطهار (علیهم السلام) به طور خلاصه می‌توان گفت:

همان گونه که اشاره شد نعمت یا مادی است یا معنوی و «النعم» هر دو قسم را شامل می‌شود. فیوضات الهی که همان نعمت‌های مادی و معنوی اوست، توسط ملائکه که مدبرات امر در نظام عالم هستند به بندگان خدا و سایر موجودات می‌رسد. امام، انسان کاملی است که ملائکه تحت فرمان او قرار دارند و برای انجام هر کاری خدمت او شرفیاب می‌شوند: «ما من مَلَكٍ يَهْبِطُ اللهُ فِي أَمْرٍ مَا يَهْبِطُ لَهُ إِلَّا بِدَأْ بِالإِمَامِ فَعَرَضَ ذَلِكَ عَلَيْهِ»^{۲۱۰}. بنابر این، بهره‌مندی از فیوضات مادی و معنوی تحت نظر، اراده و اجازه آنهاست، اگر در موردی یا موجودی اجازه دادند فرشتگان نیز در آن باره نازل می‌شوند و اگر اجازه ندادند یا مصلحت ندانستند، نازل نمی‌شوند. بدین ترتیب این حضرات، ولیّ نعمتی هستند که گستره خوان نعمت مادی و معنوی آنان نظام هستی را فراگرفته، همگان از فیوضاتشان بهره‌مند می‌شوند.

عنصر «أبرار بودن» ائمه (علیهم السلام) (صفحه ۲۳۲ – ۲۳۶)

ائمه (علیهم السلام) ریشه نیکان

عنصر ابرار بودن ائمه اطهار (علیهم السلام) این گونه قابل تصویر است: ابرار دارای دو بُعد جسمی و روحی هستند. تفاوت آنان با دیگران در بُعد روحی است و در بُعد جسمی فرقی میان آنها و دیگران نیست؛ چون انسان‌ها با یکدیگر فرقی ندارند، جز در برخی خواص ظاهری، مانند رنگ، قد، وزن و... که تأثیری در تقسیم صالحان و طالحان ندارد. روح این گونه افراد با یک سری صفات نیک و پسندیده عجین شده و در حقیقت، تکون روح و شخصیت روحی آنها به این صفات و خصال نیک است و کاربرد واژه «ابرار» برای چنین افرادی ناشی از همین اتصاف روحی و معنوی است.

^{۲۰۹} - تفصیل این بحث را در رساله «العناصر الرئيسية فی السیاسة» مطالعه فرمایید.

^{۲۱۰} - هیچ فرشته‌ای نیست جز این که خدا او را برای کاری که نازل می‌کند ابتدا خدمت امام زمان می‌رسد و آن کار را بر او عرضه می‌کند (بحار، ج ۲۶، ص ۳۵۷).

هدف نهایی از وحی و تشریح الهی (صفحه ۲۴۷ - ۲۵۰)

نیاز جامعه به حکومت

هدف نهایی از وحی و تشریح الهی، هدایت انسان‌ها و نورانی کردن آنهاست:

﴿یهدی به الله من اتبع رضوانه سبیل السلام ویخرجهم من الظلمات إلى النور بإذنه ویهدیهم إلى صراط

مستقیم﴾^{۲۱۱}؛ [کتاب مبینی از جانب خداوند عالم نازل شد] تا به وسیله آن هر کسی را که در پی تحصیل

رضای او باشد به راه‌های سلامت هدایت کند و به فرمان خود، آنها را از تاریکی‌ها به سوی نور ببرد و به راه راست هدایتشان کند. سایر مسایلی که گاهی به عنوان اهداف رسالت مطرح می‌شود، نظیر رفع اختلاف^{۲۱۲}، اقامه قسط^{۲۱۳} و امثال آن، اهداف متوسط رسالت است که در مسیر آن هدف اصلی و نهایی قرار می‌گیرد.

بنابراین، کار اصلی همه انبیا و ائمه طاهرین (علیهم‌السلام) که تعقیب‌کننده اهداف رسالت هستند، نورانی کردن بندگان خداست و کتاب آسمانی ابزار و وسیله‌ای است که در راستای همین هدف والا مورد استفاده قرار می‌گیرد:

﴿کتاب أنزلناه إليك لتخرج الناس من الظلمات إلى النور﴾^{۲۱۴}؛ کتابی بر تو نازل کردیم تا به وسیله آن

مردم را از تاریکی‌ها به نور هدایت کنی.

خداوند درباره موسای کلیم (علیه‌السلام) نیز فرمود:

^{۲۱۱} - سوره مائده، آیه ۱۶.

^{۲۱۲} - «... فبعث الله النبیین مبشرین ومنذرین وأنزل معهم الكتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیهِ»؛ ... پس خداوند، پیامبران را برانگیخت تا بشارت دهنده و اندازگر [باشند] و با آنان کتاب نازل کرد تا میان مردم در چیزهایی که اختلاف دارند، حکم کند (سوره بقره، آیه ۲۱۳).

^{۲۱۳} - «لقد أرسلنا رسلنا بالبینات وأنزلنا معهم الكتاب والمیزان ليقوم الناس بالقسط»؛ پیامبران را با بینات و دلیل‌های روشن فرستادیم و با آنان کتاب و میزان سنجش حق و باطل نازل کردیم تا مردم قیام به قسط و عدل کنند (سوره حدید، آیه ۲۵).

^{۲۱۴} - سوره ابراهیم، آیه ۱.

﴿و لقد أرسلنا موسى بآياتنا أن أخرج قومك من الظلمات إلى النور وذكّرهم بآيām الله﴾^{۲۱۵}؛ موسی را با

آیات خود فرستادیم [و به او دستور دادیم] تا امت خود را از تاریکی‌ها به نور و روشنایی هدایت کن و ایام الله را به آنان یاد آور باش.

تذکر به «ایام الله» که در این آیه به آن اشاره شده، از آن جهت جزو وظایف کلیم الهی قرار گرفته که زمینه رسیدن به این هدف مقدس را فراهم کرده، برای نیل به مقصد کمک می‌کند. پس هر چیزی که می‌تواند در پیش‌برد این هدف نقش داشته

باشد، در اختیار انبیا (علیهم‌السلام) قرار می‌گیرد. مانند معجزه، عصمت، طیب مولد، حُسن صوت و صورت، سخاوت، تنظف، صبر و سایر کمالات و هم‌چنین نداشتن نقص عضو و هر چیزی که موجب تنفر و انزجار مردم می‌گردد و...^{۲۱۶}.

تشکیل حکومت و به عهده‌گرفتن اداره امور جامعه از مواردی است که نه تنها در هدایت انسان‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای دارد، بلکه در جهت زنده ماندن احکام و آیات الهی و نجات آنها از انزوا، اندراس، دفن شدن و محبوس گشتن در کتب و کتابخانه از سهم ویژه‌ای برخوردار است. البته مآل و بازگشت احیای احکام و آیات الهی نیز هدایت، حمایت و احیای جامعه بشری است.

مراد از عبارت «و ارکان البلاد» (صفحه ۲۶۳ – ۲۶۷)

و ارکان البلاد؛ و ارکان و پایه‌های سرزمین‌ها.

ارکان جمع رکن از مصدر «رکون» و رکون به معنای میل همراه با سکون است^{۲۱۷}. رُکن بر وزن فُعل، اسم است برای چیزی که مایه سکون و آرامش باشد^{۲۱۸}.

البلاد جمع بلدۀ است، مانند کلاب و کلبۀ. بلد به قطعۀ محدودی از زمین گفته می‌شود، خواه آباد باشد یا موات^{۲۱۹}. از این جهت قرآن کریم به سرزمین مرده‌ای که گیاه و علفی ندارد، بلد اطلاق کرده است: ﴿إلی

^{۲۱۵} - سوره ابراهیم، آیه ۵.

^{۲۱۶} - برای بسیاری از اینها روایاتی در جوامع روایی ما ذکر شده است. افزون بر این که ادله عقلی نیز مؤید آن است.

^{۲۱۷} - هو المیل مع السکون إلیه (التحقیق، ج ۴، ص ۲۲۳، «رکن»).

^{۲۱۸} - اسمٌ مما یُرکن إلیه (همان).

^{۲۱۹} - قطعۀ محدودۀ من الأرض مطلقاً عامرة أو غیرها (التحقیق، ج ۱، ص ۳۱۱ «بلد»).

بلد میت ﴿۲۲۰﴾. بدین ترتیب ترکیب ارکان‌البلاد به معنای پایه‌های زمین است که مایه آرامش و استقرار آن می‌شود.

از آنجا که «البلاد» جمع محلی به الف و لام است و اشاره به سرزمین خاصی ندارد، دلالت بر عموم می‌کند و شامل همه قسمت‌های زمین می‌شود.

پایه‌های آرامش زمین

هر مرکبی دارای اجزایی است. برخی از این اجزا نسبت به اجزای دیگر حالت محوری دارد که در حقیقت تکیه‌گاه بقیه اجزاست، به گونه‌ای که اگر این اجزای محوری وجود داشته باشد، بقیه اجزا می‌توانند وجود داشته باشند و اگر این اجزای محوری موجود نباشند، وجود و عدم بقیه اجزا تفاوتی ندارد. رکن هر چیزی مناسب حال اوست. مثلاً در میان اعضا و جوارح انسان که مرکب حقیقی است، سر، گردن، قلب و... دارای چنین نقش محوری هستند که اگر وجود نداشته باشند، انسان حیات خود را از دست می‌دهد بر خلاف دست، پا، گوش، چشم، زبان، بینی و امثال آن، که ادامه حیات بدون این اعضا نیز ممکن است.

اجزای نماز نیز که مرکب اعتباری است، به دو دسته رکن و غیر رکن تقسیم می‌شود. در فقه گفته‌اند: کم و زیاد کردن رکن، مانند نیت، تکبیره الاحرام و... نماز را باطل می‌کند، خواه عمدی باشد یا سهوی، در حالی که کم و زیاد کردن غیر رکن تنها در صورتی که عمدی باشد نماز را باطل می‌کند. هم چنین در مناسک حج که مانند نماز دارای ترکیب اعتباری است برخی از اعمال، مانند وقوف به عرفات و مشعر جزو ارکان حج شمرده می‌شود و برخی از مناسک جزو ارکان نیست.

با توجه به آنچه گذشت و با دقت در این جمله زیارت معلوم می‌شود که مردم به لحاظ تأثیر وجودی خود در زمین به دو دسته قابل تقسیم هستند:

۱ - برخی جزو ارکان زمین هستند که نقش محوری برای آن دارند و مایه آرامش، سکون و استقرار آن هستند که البته عده این گونه افراد بسیار اندک است.

۲ - بعضی چنین نقش محوری ندارند و وجود و عدمشان یکسان است.

۲۲۰ - سوره فاطر، آیه ۹. وفي التنزيل «إلى بلدٍ ميت» أي إلى أرض ليس بها نبات ولا مرعى (المصباح المنير، ص ۶۰، «بلد»).

تعبیر مزبور در برخی روایات این‌گونه تعلیل شده است: «جعلهم الله أركان الأرض أن تميد بأهلها»^{۲۲۱}، یعنی خدا ائمه (علیهم‌السلام) را ارکان زمین قرارداد تا اهلش را به این طرف و آن طرف نلغزاند؛ زیرا این لغزش و تحرک موجب می‌شود که زمین اهلش را فروبرد. بنابر این، امام معصوم (علیه‌السلام) مایه آرامش زمین است بدین معنا که اگر او نباشد، زمین اهلش را می‌بلعد. شاید یکی از معانی تویح شریف حضرت ولی عصر (عج‌الله‌تعالی فرجه) که می‌فرماید:

من، برای اهل زمین [مایه‌ی] امان و آرامش هستم، چنان که ستاره‌ها امان برای آسمانیان است؛ «إِنِّي لِأَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ»^{۲۲۲} همین باشد.

توجیه دومی که برای این جمله زیارت می‌توان ذکر کرد، این است: اولاً، آنچه زمینیان از آن بهره‌مند می‌شوند و به کمک آن به حیات مادی و معنوی خود استمرار می‌بخشند، از خزانه غیب نازل می‌شود. به گونه‌ای که بدون این فیوضات غیبی، زمین رو به انهدام خواهد گذاشت، چنان که نظام هستی نیز بدون این فیوضات منهدم خواهد شد. ثانیاً، ائمه اطهار (علیهم‌السلام) رابط بین زمین مادی و آسمان معنا هستند و به برکت آنها زمین و نظام هستی از فیوضات غیبی برخوردار است. در حقیقت بقای ظاهری و معنوی نظام هستی از جمله زمین از برکت وجود امام معصوم (علیه‌السلام) است. بنابر این، آنان ارکانی هستند که زمین به یمن وجود و برکت آنها قابل سکونت و بهره‌برداری برای ساکنان آن است.

این مقام، از شئون ولایت کلیه الهیه آنان است و حضور و غیبت امام (علیه‌السلام) در این جهت تفاوتی ندارد؛ زیرا از سنخ تکوین و حقیقت است نه تشریح و اعتبار. لذا نه در غدیر و مانند آن نصب می‌شود^{۲۲۳} و نه در سقیفه و نظیر آن غصب می‌گردد.

^{۲۲۱} - بحار، ج ۲۵، ص ۳۵۹.

^{۲۲۲} - بحار، ج ۵۳، ص ۱۸۱. این تعبیر راجع به همه امامان (علیهم‌السلام) وارد شده است: «و نحن أمان أهل الأرض كما أن النجوم أمانٌ لأهل السماء» (بحار، ج ۲۳، ص ۶).

^{۲۲۳} - آنچه در صحرای غدیر اتفاق افتاد، اعلام و ابلاغ نصب الهی به وسیله پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بود.

«اعتدال» و «وقت شناسی» (صفحه ۱۹۵ - ۲۰۰)

حلم و وقت شناسی

معنای حلم و بردباری این نیست که انسان در مقابل ناگواری‌ها هیچ‌گونه اقدام و قیام نکند، بلکه معنایش این است که انسان عجلولانه، نسنجیده و نابخردانه کاری نکند وگرنه کسی که در مقابل ناملايمات هیچ اقدامی نمی‌کند بهره‌ای از قوه غضبیّه نبرده است. چنین انسانی از اعتدال در خلقت برخوردار نیست. کسی که از اعتدال قوای انسانی برخوردار است همراه صبر، تحمل و پرهیز از اقدامات عجلولانه، به موقع اقدام لازم هم می‌کند و به بیان دیگر: انسان معتدل انسانی «وقت شناس» است و هر اقدام مناسب را در وقت خودش می‌کند.

نمونه‌های این تحمل و وقت شناسی در زندگی هر یک از امامان معصوم (علیهم‌السلام) به وفور مشاهده می‌شود.